

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تجددای از آسمان

طلائیه

نویسنده: مسعود امیر خانی

دبیر مجموعه: احمد دهقان

ناشر: سازمان هنری و ادبیات دفاع مقدس

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۴۸۸-۱۶-۴

مدیر هنری: محمد صمدی | صفحه آرایی: سمیه روح اللهی

نوبت چاپ: اول / ۱۳۹۳ | شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه | قیمت: ۵۰۰۰ تومان

۱) ستاد مرکزی راهیان نور / تلفن: ۵-۸۸۳۴۶۶۶۱

۲) فروشگاه صبریز / خیابان انقلاب / روبروی دانشگاه تهران

پلاک ۱۲۶۶ / تلفن: ۶۶۹۵۴۱۰۸



ستاد مرکزی راهیان نور

سرشماره: امیر خانی، مسعود، ۱۳۵۷ -

عنوان و نام پدیدآور: طلایه / مسعود امیر خانی

مشخصات نشر: تهران: بنیاد حفظ آثار و نشر ارزشهای دفاع مقدس، ۱۳۹۳.

مشخصات ظاهری: ۱۲ ص: مصور، ۱۷۸۱ اس ۴

فروست: قطعی از آسمان

شابک: ۹۷۸۰۶۰۰۰۷۴۸۸۰۱۶۰۴

وضعیت فهرست نویسی: ایبا

موضوع: جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ - خوزستان - خازرات

موضوع: جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ - طایفه

موضوع: جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ - خازرات

رده بندی کنگره: ۱۳۹۳، الفباغ/۸، DSR۱۶۱۰

رده بندی دهی: ۰۸۴۵۳۳۸۹۵۵

شماره کتابشناسی ملی: ۳۷۳۵۷۷

این کتاب با حمایت وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی چاپ شده است.

قطعه‌ای
از آسمان

طایفه

مسعود امیرخانی



ستاد مرکزی راهیان نور

مقدمه

هنگامی که در سی و یکم شهریور ۱۳۵۹ شیپور نبرد حق علیه باطل در جبهه‌های جنگ به صدا در آمد، کمتر کسی گمان می‌برد که اردوگاه‌های جنگی در پشت جبهه‌ها و جای جای منطقه نبرد، روزی زیارتگاه و خانقاه عاشقان شود. اما بلافاصله پس از خاموشی آتش توپخانه‌ها، آن پیر و مقتدای رزمندگان، در پیامی این نوید را داد و خطاب به فرزندان برومندش چنین سخن گفت: «در آینده ممکن است افرادی آگاهانه یا از روی ناآگاهی، در میان مردم این مسأله را مطرح نمایند که ثمره خون‌ها و شهادت‌ها و ایثارها چه شد. این‌ها یقیناً از عوالم غیب و از فلسفه شهادت بی‌خبرند و نمی‌دانند کسی که فقط برای رضای خدا به جهاد رفته است و سر در طبق اخلاص و بندگی نهاده است، حوادث زمان به جاودانگی و بقا و جایگاه رفیع آن لطمه‌ای وارد نمی‌سازد. و ما

برای درک کامل ارزش و راه شهیدان مان فاصله طولانی را باید پیماییم و در گذر زمان و تاریخ انقلاب و آیندگان آن را جستجو نماییم. مسلم خون شهیدان، انقلاب و اسلام را بیمه کرده است. خون شهیدان برای ابد درس مقاومت به جهانیان داده است. و خدا می داند که راه و رسم شهادت کور شدنی نیست؛ و این ملت‌ها و آیندگان هستند که به راه شهیدان اقتدا خواهند نمود. و همین تربت پاک شهیدان است که تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.»

و هنوز گرد و غبار میدین نبرد فرو ننشسته بود که خیل عاشقان به سوی سرزمین‌های نور رهسپار شدند. این مسافران، می‌خواستند از تک‌تک آن لحظات بشنوند و جای‌جای مناطق را ببینند تا روح جان‌شان با مردان مرد این دیار عجین شود و جرعه‌ای از پیاله عرفان ناب که از شهادت سرچشمه گرفته است، بنوشند. و به راستی که این دروازه‌های بهشت، امروزه خانقاه عاشقان شهادت است و زائرانش با بوی شهیدان قوت می‌گیرند.

مجموعه کتاب‌های «قطعه‌ای از آسمان» قصد دارد تا امر مقتدای عاشقان و ولی امر مسلمین را لیبیک گوید؛ آن‌جا که فرمودند:

«منطقه بیت‌المقدس را نشان می‌دهید، یک مقدار بیابان است،

معلوم است که نیروهایی بودند. این که شناسنامه این منطقه معلوم باشد، معلوم بشود که این جا چه اتفاقی افتاده، چه شد که نیروهای مسلح به فکر افتادند که از این منطقه حملات خود را شروع کنند، چطور شد که این چهار مرحله یا پنج مرحله عملیات بیت المقدس پیروز شد، چه رنج‌هایی را رزمندگان در این عملیات متحمل شدند تا توانستند به پیروزی برسند، پیروزی چطور به دست آمد، این جا را باید آن کسی که می‌رود، بداند. برای هر یک از مناطق مهم شناسنامه درست کنید، یک شناسنامه منطقی، نه کتاب مفصل.»

مجموعه کتاب‌های قطعه‌ای از آسمان، شناسنامه تمام مناطق خاطره‌انگیز را پیش روی مخاطبان قرار می‌دهد. نویسندگان این مجموعه بر آنند تا علاوه بر ذکر مشخصات و مختصات هر مکان، با یادآوری خاطرات تاریخ‌سازان آن، مشتاقان را به آن لحظات ناب رهنمون باشند. امید که بتوان قطره‌ای از عطش زائران و مخاطبان را برآورده ساخت.

ستاد مرکزی راهیان نور

**سازمان هنری و ادبیات
دفاع مقدس**

فصل یکم

«حالا این منطقه کلیدی را سپردند به دست همت و لشکرش. و به خصوص طلاییه را. که هم جای مهمی بود، هم فوق العاده سخت. به خاطر مهمی اش، فوق العاده سخت بود. اگر ما می توانستیم بگیریمش، خیلی کارها می توانستیم بکنیم و تا خیلی جاها می توانستیم برویم. عراق این را می دانست. نمی خواست جاده طلاییه بشود عقبه ما و راهی برای پیشروی های بیشتر. و ما برای عمل در جزیره، یا گذر از آن، به طلاییه احتیاج داشتیم. همت، سنگ تمام گذاشت. و عراق هم. از تمام امکانات ارتشش استفاده کرد تا جاده طلاییه باز نشود. جنگ همین است دیگر. یعنی سختی. یعنی بتوانی از پس این سختی بریایی. اگر ما

امکانات بیشتری داشتیم و می توانستیم کمی از منطقه آبی را در اختیار همت و لشکرش بگذاریم، می توانست هم به کمک آب و هم به کمک زمین، برود جبهه اش را باز کند.

من از دید خودم می گویم که آن زمان و بعد از آن، به خیلی چیزها کنجکاو شدم و به این نتیجه رسیدم که ما ابزار و امکانات این جنگ را نداشتیم. عراق هم این را فهمیده بود و به هیچ قیمتی نمی خواست بگذارد ما جای پامان در طلائیہ محکم شود.

این را البته بعد فهمیدیم، که عراق همان لحظه پای کار نیامده و از خیلی وقت پیش طلائیہ را مجهز می کرده. شاید چون منطقه فعال نبوده و ما هم تحرک آن‌ها را ندیده بودیم، فکر می کردیم به آن جا حساس نیست. ولی بعد، با وجود آن همه موانع و میدان مین و سیم خاردار و کانال، مشخص شد که خیلی وقت است که به آن جا فکر می کند. منظورم این است که عقیده ندارم ابراهیم (همت) برای آن جا کم مایه گذاشته. آن جا واقعاً جای مشکل و پیچیده‌ای بود. جنگیدن با زمینش، با موقعیت جغرافیایی اش، یک جنگ بود، و مقابله با عراقی‌ها یک جنگ دیگر.

اگر این امکان برای لشکر وجود داشت که بتواند با قایق و نیروهای زیاد از آب استفاده کند، شکستن خط طلائیہ حتمی بود.

ولی نشد. جنگ شب اول و دوم باعث شد عراق بیشتر حساس شود و اصلاً کوتاه نیاید.

این را هم بگویم که همه به سختی این عملیات معترف بودیم، منتها اصل غافلگیری را اصل مهمی می دانستیم. روز سوم همه جمع بودیم و ابراهیم (همت) داشت موضوع را تشریح می کرد. به خصوص بخش طلایه را. از آن طرف هم ما رفته بودیم توی جزایر و عمق زیادی از منطقه را تصرف کرده بودیم و طلایه باید باز می شد. و طلایه در چه وضعی بود؟ تمام نیروهای عراقی شرق بصره و تمام امکانات زرهی و هر چی که بود، متمرکز شده بود آن جا. جاده آسفالت هم که زیر پاش بود و راحت می توانست هر کاری که دلش می خواهد روی خشکی بکند. اما ما... چی بگویم...

از یک طرف باید با موانع می جنگیدیم، از طرف دیگر آن حجم وحشی آتش را باید تحمل می کردیم. نمی شد. همت خیلی سماجت داشت که (عملیات) خیر موفق شود. یادم است حتی در زمان توجیه عملیات، وقتی شنید می خواهد آن جا عملیات شود، خیلی خوشحال شد و شادی می کرد. خط را هم که به اش دادند، خیلی با اشتیاق و علاقه شروع کرد. حتی بعد، وقتی از طلایه جدا

شد، آمد کنار ما در جزیره، باز به فکر بود طلائی را هر جوری هست، آزاد کند. حالا در چه شرایطی؟ در شرایطی که از همه طرف در فشار بود. فشار از دست دادن طلائی، فشار خسارت‌های تسلیحاتی، فشار از دست دادن نیروها، فشار عملیات پشت عملیات، و فشار شکنندهٔ حرف‌های یگان‌های دیگر و فرماندهی که «چرا موفق نشدی؟»

بعد هم آمد توی جزیره، کنار مایی که داشتیم جزیره را هم از دست می‌دادیم. وضع حساسی برای همه‌مان بود. همه چیز تمام شده بود. عراق خیالش از طلائی و جاهای دیگر راحت شده بود و حالا آمده بود سراغ جزیره و ما. می‌خواست جزیره را هم بگیرد و عملیات خیبر را پس بزند.

من و همت و باکری و زین‌الدین، توی همان سنگر معروف بودیم. داشتیم نتیجه می‌گرفتیم که «همه چیز تمام شد.» موضعی برای دفاع نبود. عراق هم آمده بودند توی جزیره. هم نفرش آمده بود و هم زرهی‌اش. کاملاً در سرازیری بودیم و خودمان هم خبر نداشتیم.

نزدیک‌های ظهر بود. یادم نیست روز چندم. همت بلند شد گفت: «خودمان نمرده‌ایم که. اسلحه دست می‌گیریم، می‌رویم

می جنگیم.»

رفت یک تیربار برداشت گفت: «من با این می روم.»
 مهدی باکری هم گفت می رود اسلحه برمی دارد و فلان جا
 می ایستد می جنگد. داشتیم همین جوری تقسیم کار می کردیم که
 آمدند پیام امام را ابلاغ کردند. قبل و بعدش را البته درست یادم
 نیست. ولی شور و هیجان و امیدش را کاملاً یادم هست که بچه‌ها
 را انگار زنده کرد.

وضع جبهه عوض شد. عراق آن قدر کم آورد که مجبور شد آب
 ول کند و جزیره را ببرد زیر آب.»^۱



با هجوم سراسری ارتش بعثی عراق در ساعت ۱۴ روز ۳۱ شهریور
 ۱۳۵۹، مناطق مختلفی از خاک ایران به اشغال نیروهای عراقی در
 آمد. یکی از محورهای اصلی حمله عراق، منطقه‌ای به نام طلایه
 بود. این منطقه در غرب استان خوزستان و در منتهی‌الیه جنوب
 غربی شهرستان دشت آزادگان واقع شده است.

«دشت آزادگان به مرکزیت شهر سوسنگرد، در سال ۱۳۲۳

۱. روایت احمد کاظمی. به نقل از کتاب: به مجنون گفتم زنده بمان: کتاب همت،
 نوشته فرهاد خضری، تهران، روایت فتح، چاپ یازدهم، ۱۳۹۲، صص ۱۰۸-۱۰۵.

تشکیل شد و دارای سه بخش هویزه به مرکزیت هویزه، بستان به مرکزیت شهر بستان و مرکزی به مرکزیت شهر سوسنگرد است. این شهرستان از شرق با شهرستان اهواز، از شمال شرق با شهرستان شوش، از شمال غرب با استان ایلام و از غرب و جنوب غربی با کشور عراق هم‌مرز است. دشت آزادگان در ابتدا به «بنی طرف» معروف بود، چون ساکنان آن از طایفه بنی طرف بودند. در سال ۱۳۱۲، با تصویب هیأت وزیران، این منطقه به «دشت میشان» تغییر نام داد. این شهرستان با ۵۸۴۴ کیلومتر مربع وسعت، تا سال ۱۳۲۳ جزو شهرستان اهواز بود و بعد از آن، با پیوستن بخش بستان، به شهرستان دشت میشان تغییر نام یافت و بعد از پیروزی انقلاب، نام آن به دشت آزادگان تغییر نمود. این شهرستان، هوایی گرم دارد و بخش شمالی آن تحت تأثیر رودخانه‌هایی چون کرخه، دارای هوایی مرطوب و زمین‌های مناسب کشاورزی است. ولی بخش جنوبی آن بیابانی است.

این شهرستان، یکی از بهترین حوضه‌های نفت خیز خاورمیانه به شمار می‌آید و مردم عرب‌زبان آن اکثراً شیعه دوازده امامی هستند.»^۱

۱. دانشنامه آنالین فرهنگ ایثار، جهاد و شهادت: <http://fa.jahad.org>

طلائیہ تابع دہستان بنی صالح از ہویزہ شہرستان دشت آزادگان است. برای رسیدن به این مکان، پس از طی مسافتی حدود ۴۵ کیلومتر از جادۂ اہواز - خرمشہر، بہ یک سہراہی بہ نام طلائیہ می‌رسی. از آنجا، یک جادۂ فرعی بہ سمت غرب و تا نزدیکی مرز ایران و عراق می‌رود. این منطقہ تا شعاع چند کیلومتری، طلائیہ نامیدہ می‌شود. مرز ایران در محدودۂ طلائیہ بہ صورت یک زاویۂ قائمہ است کہ بہ آن «دال طلائیہ» گفتہ می‌شود. منطقۂ طلائیہ از جنوب و غرب بہ کشور عراق و از شرق بہ کوشک و از شمال بہ سہراہی فتح و چہارراہ برزگر می‌رسد. غرب طلائیہ ہور و سہ طرف آن بیابانی و خشک است.

سردار سید محمد باقرزادہ، طلائیہ را بہ سنگی وسط آب تشبیہ می‌کند:

«اصل کلمۂ طلائیہ، طلائیہ است بہ معنی مرز، کہ اصطلاحی محلی است و بہ قطعہ زمینی اطلاق می‌شود کہ حائل بین دو سرزمین ناہمگون است. یک منطقۂ آب گرفتگی بہ نام ہور است و یک منطقۂ خشکی در ساحل ہور. طلائیہ در حقیقت، زمین متصل بہ ہور ہست. در دنیا ۵ ہور معروف داریم کہ چہار تای آن در اتریش و پنجمی در مرز مشترک ایران و عراق قرار دارد. پنجمین

هور، که مجموعه‌ای از احوارِ هورالعظیم، هورالهویزه، هورالحمار، هور آل سعديه، هور آل خرابه و ام‌النعاج است، در نهایت يك هور محسوب می‌شود. این مجموعه احوار، در مرز مشترك ایران و عراق قرار دارند و بعضی از آنها بعد از زدن سد کرخه، خشك شده است. نود درصد آب هور از همین رود کرخه تأمین می‌شده است که خود کرخه هم از کوه‌های الوند همدان و چند رودخانه در مسیر، سرچشمه می‌گیرد.

از نظر جغرافیای نظامی، زمین متصل به هور را محل توقف نمی‌دانند، بلکه محل عبور است؛ مثل سنگ وسط آب می‌ماند. باید پایت را بگذاری و عبور کنی.

زمین طلائیّه، زمینی ذوزنقه‌ای شکل است که بر اساس طرح مستشاران فرانسوی مجهز شده بود. این زمین، از يك طرف منتهی به کانال ۵۰ متری، از دو طرف شمال و غرب منتهی به آب هور، از سمت جنوب منتهی به نه‌های زوجی بوده که این نه‌ها از سمت دجله تغذیه می‌شده است. ابتدا آب از نه‌ر صویب، از طریق پمپ آب به کانال زوجی می‌آمده و سپس به کانال ۵۰ متری هدایت می‌شده است.

از قبل از انقلاب، دو چاه نفت در طلائیّه وجود داشت که در

این‌ها پلمب شده بود و هیچ تأسیسات دیگری در این‌جا نداشتیم. سابقهٔ جنگ هم در طلائیہ، به جنگ جهانی دوم بازمی‌گردد؛ به پاسگاهی که توسط انگلیسی‌ها مورد حملهٔ هوایی قرار گرفته و منهدم می‌شود. تعداد ۱۱ یا ۱۳ نفربر و تانک در زمان رضاشاه در آن اطراف بوده که انگلیسی‌ها آن‌ها را بمباران می‌کنند و تعدادی در این‌جا کشته می‌شوند و همین اطراف دفن می‌شوند که البته ما در کاوش‌هایمان چیزی به آن معنا پیدا نکردیم.»^۱

□

نیروی زمینی ارتش عراق، از سه جبههٔ شمالی (برای تصرف نوسود و ارتفاعات مرزی مریان)، از جبههٔ میانی (برای تصرف مهران، سومار، نفت‌شهر، قصرشیرین، سرپل ذهاب و گیلان‌غرب)، و از جبههٔ جنوبی (برای تصرف خرمشهر، آبادان، بستان، سوسنگرد و پیشروی به سمت اهواز) تهاجم خود را به خاک ایران آغاز کرد. به نوشتهٔ درویشی سه‌تالانی «نیروی زمینی ارتش عراق در جبههٔ جنوب، از سه محور حمله به خاک ایران را آغاز می‌کند. به طور کلی، نبرد در خوزستان با چهار لشکر زرهی انجام شد: دو لشکر (یکی زرهی و دیگری مکانیزه) با تشکیل حلقه‌ای به سمت جنوب،

۱. مصاحبهٔ نویسنده با سردار سیدمحمد باقرزاده، ۲۹ آبان ۱۳۹۳

خرمشهر و آبادان را در محاصره قرار دادند. دو لشکر زرہی دیگر نیز پس از خروج از بصرہ و عمارہ، در حرکتی پوششی، توانستند منطقه واقع در محدوده خط خرمشهر - اہواز - سوسنگرد - موسیان را تصرف کنند.^۱

سردار فتح اللہ جعفری چگونگی اشغال طلائیہ را این طور شرح می‌دهد:

«از ۳۱ شهریور ۱۳۵۹، لشکر ۵ مکانیزه عراق به فرماندهی سلمان باذر، از بصرہ به تنومہ، از آن جا به نشوہ و در نہایت به طلائیہ حملہ و آن را اشغال کرد. آن‌ها ابتدا پاسگاہ قدیم طلائیہ را و بعد پاسگاہ جدید را تصرف کردند. یک گردان از لشکر ۹۲ زرہی، در برابر این لشکر مقاومت می‌کند، ولی موفق نمی‌شود هجوم عراق را متوقف کند. بنابراین تا اہواز عقب‌نشینی می‌کند. عراقی‌ها هجوم خود را از طلائیہ تا جادہ فتح ادامه می‌دهند و از آن جا به سمت جفیر می‌روند. از جفیر به پاسگاہ حمید حملہ کرده و در پاسگاہ حمید دو شاخہ می‌شوند: یک شاخہ به سمت رودخانہ کرخہ کور می‌روند و دہ گردان را اشغال می‌کنند و یک شاخہ ہم

۱. تجزیہ و تحلیل استراتژی نظامی عراق در جنگ با جمهوری اسلامی ایران ۶۷ - ۱۳۵۹، فرہاد درویشی سہ تلالی، تہران، سپاہ پاسداران انقلاب اسلامی، مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس، ۱۳۹۳، ص ۱۷۹

به سمت رودخانه کارون و مناطق اطراف آن هجوم می‌برد.»^۱
به نوشته معین‌وزیری «پاسگاه‌های طلائییه و کوشک در ساعت
۷:۳۰ روز یکم مهرماه ۱۳۵۹ به تصرف دشمن در می‌آید و افراد
ایثارگر این پاسگاه شهید یا اسیر می‌گردند و دشمن پیشروی خود
را به سمت پاسگاه شهابی ادامه می‌دهد.»^۲

۱. مصاحبه نویسنده با سردار فتح‌الله جعفری، ۲۴ آبان ۱۳۹۳

۲. تحلیلی بر وقایع صحنه عملیات خوزستان در سال اول جنگ، نصرت‌الله معین‌وزیری،
تهران، سازمان حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس آجا، ۱۳۸۵، ص ۵۹

۲ فصل دوم

پس از اشغال بخش‌هایی از سرزمین‌های کشور، تلاش‌های ناموفقی صورت می‌گیرد تا مناطق اشغالی آزاد شود. عدم توفیق در آزادسازی مناطق اشغالی، موجب تغییر در استراتژی جنگ می‌شود. شهید حسن باقری با بیان این که «باید به خود جرأت داد که این نوع جنگیدن به درد نمی‌خورد و لازم است استراتژی جنگ عوض شود»، بر ضرورت تحول در نحوه جنگیدن تأکید می‌کند. این تغییر نگرش، با انجام چند عملیات محدود و موفقیت در شکستن محاصره اهواز، آزادسازی سوسنگرد و بیرون راندن متجاوزین از گیلان غرب و آبادان دنبال می‌شود. اوج این موفقیت‌ها در چهار عملیات زنجیره‌ای ثامن الائمه علیه السلام در شمال آبادان، طریق القدس در

بستان و جزابه، فتح المبین در غرب شوش و دزفول، و بیت المقدس در غرب رود کارون و هویزه و خرمشهر تبلور می‌یابد و «۵۷ درصد از سرزمین‌هایی که در ماه‌های آغاز جنگ به اشغال درآمده بود، آزاد می‌شود. به این ترتیب از مجموع ۱۳۶۰۰ کیلومتر مربع که در آغاز سال دوم جنگ تحت اشغال دشمن باقی مانده بود، ۸۶۰۰ کیلومتر مربع آزاد می‌شود و ۲۵۰۰ کیلومتر مربع تخلیه می‌گردد.»^۱ گرچه سرزمین‌های زیادی در این دوره آزاد می‌شود، ولی همچنان بخش‌هایی از خاک کشور در اشغال دشمن باقی می‌ماند. یکی از این بخش‌ها، طلائییه است. از عملیات بیت المقدس تلاش‌هایی صورت می‌گیرد تا طلائییه آزاد شود. «در این عملیات، چهار قرارگاه فعالیت داشتند: قرارگاه نصر در محور جنوبی با هدف عبور از رودخانه کارون، آزادسازی خرمشهر و تأمین مرز بین‌المللی، قرارگاه فتح در محور میانی با هدف عبور از رودخانه کارون و آزادسازی جاده اهواز - خرمشهر، قرارگاه قدس در محور شمالی با هدف درگیر نگه داشتن دشمن در جنوب رودخانه کرخه و تصرف سرپل مناسب، و قرارگاه فجر - که در مرحله آخر در

۱. گزارشی کوتاه، محسن رشید، تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه،

عملیات شرکت کرد. در منطقه عمومی فکه با مأموریت درگیری با دشمن و تصرف تپه ۱۸۲ و شیخ قندی که ضمن تأمین این اهداف، نقش عملیات فریب تاکتیکی را برای عملیات بیت المقدس داشت.^۱

به نوشته پورا احمد «در واقع، عراق هراسان از تکرار فتح المبین، از منطقه وسیعی شامل پادگان حمیدیه، هویزه و جفیر عقب نشینی کرد و دولشکر خود را عقب کشید تا آنها را از انهدام برهاند و در عین حال، برای پدافند بصره از آنها استفاده کند.»^۲

فتح الله جعفری درباره آزادسازی بخش هایی از طلاییه در عملیات بیت المقدس می گوید:

«در مرحله دوم عملیات بیت المقدس، نیروهای ما روز ۱۶ اردیبهشت از مرز حدود ۲۰ کیلومتر تا شلمچه و زید جلو آمدند. روز هفدهم، دشمن ضدحمله ای تدارک دید که موفق نشد. روز هجدهم شدیدترین ضدحمله را انجام داد که از ۸ صبح شروع شد و تا ۵ بعد از ظهر ادامه داشت. مقاومت نیروها در روز هجدهم

۱. جنگ به روایت فرمانده: درس گفتارهای جنگ دکتر محسن رضایی، به اهتمام پژمان پور جباری، تهران، بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش های دفاع مقدس، ۱۳۹۰، ص ۱۰۶

۲. جغرافیای عملیات ماندگار جنگ ایران و عراق، تألیف احمد پورا احمد، به اهتمام حسن رسولی منفرد، تهران، صریر، ۱۳۸۶، ص ۱۰۱

باعث شد به مرز یعنی ۱۲ کیلومتری بصره برسیم. روز نوزدهم ساعت ۱۲ شب، عراقی‌ها از کل این منطقه عقب‌نشینی کردند و به طلائیہ رفتند. عراق که احساس کرد عقبه‌اش دارد بسته می‌شود و احتمال دارد ما جاده‌ها و پل‌ها را تهدید بکنیم، از دروازه‌های اهواز عقب‌نشینی کرد و به طلائیہ آمد. ۳۹۰۰ کیلومتر از مناطق اشغالی آزاد شد که طلائیہ جزو این ۳۹۰۰ کیلومتر بود. صدام هم آمده بود هتل شرایتون بصره و فرماندهانش را بازخواست کرده بود که چرا عقب‌نشینی کردید؟ آن‌ها هم گفته بودند ایرانی‌ها آمده‌اند تا شلمچه، از شلمچه هم تا بصره راهی نیست و ما جناح جنوبی‌مان تهدید شده بود و لزومی نداشت دیگر در این منطقه باشیم. آن عقب‌نشینی خیلی کارساز بود. جاده اهواز - خرمشهر باز شد، منطقه جفیر آزاد شد، هویزه آزاد شد... نیروهای قرارگاه قدس، که قرارگاه فرعی ما بود، به طلائیہ آمد و در آن جا مستقر شدند. طلائیہ بدون درگیری آزاد شد. اما تا پاسگاه شهابیه هنوز دست دشمن بود. بعد از آزادی خرمشهر، دشمن در شلمچه خیلی تلاش کرد جلو بیاید که موفق نشد.^۱

دکتر حسین علایی درباره ناکامی عملیات‌های پس از فتح

۱. مصاحبه نویسنده با سردار فتح‌الله جعفری، ۲۴ آبان ۱۳۹۳

خرمشهر می نویسد:

«عملیات‌هایی که پس از فتح خرمشهر برنامه‌ریزی، طراحی و اجرا گردید، توانست موفقیت‌های نظامی سال دوم جنگ را تداوم بخشد. ارتش بعثی عراق، با بهره‌گیری از تجربیات چهار عملیات مهم ثامن الائمه علیهم‌السلام، طریق‌القدس، فتح‌المبین و بیت‌المقدس، توانست وضعیت و آرایش نیروهای خود را در جبهه‌های جنگ به گونه‌ای فراهم آورد که ضعف‌ها و نقایص دفاعی خود را پوشانده و امکان رخنه‌نیروهای پیاده را به عمق مواضع خود، ندهد. بر همین اساس، عملیات‌های رمضان، والفجر مقدماتی و عملیات والفجر یک با دستاوردهای مطلوبی همراه نشد.»^۱

سردار غلامعلی رشید معتقد است دشمن پس از فتح خرمشهر، شناخت خوبی از تاکتیک‌های نظامی ما پیدا کرد و توانست نقاط ضعف خود را پوشش دهد: «به اعتقاد من، در والفجر مقدماتی هم رزمندگان و فرماندهان می‌خواستند گامی را بردارند که بزرگ‌تر از بیت‌المقدس باشد. این عملیات‌ها که موفق نشد، نشان داد که تاکتیک‌های قبلی ما [برای دشمن] شناخته شده است و دیگر امکان

۱. جایگاه عملیات خبیر در جنگ تحمیلی، حسین علایی،

ندارد مثل عملیات‌های فتح‌المبین، بیت‌المقدس و طریق‌القدس از همان تاکتیک‌های نیمه‌دوم سال ۱۳۶۰ تا نیمه‌اول سال ۱۳۶۱ استفاده کنیم. دشمن این تاکتیک‌های ما را شناخته و روی آن‌ها مطالعه کرده بود و ضعف‌های خود را برطرف کرده و با مقابله در عملیات رمضان، برای خودش هم اثبات شد که می‌تواند جلوی این موج عظیمی که [از سوی ایران] شروع شده را بگیرد و خیلی هم خوشحال و مغرور شده بود، چون در عملیات رمضان توانسته بود روند سابق را یک بار متوقف کند. البته اگر ما می‌خواستیم روند جنگ را به شکل سابق پیش ببریم، زمین‌هایی که داشتیم، زمین‌های محدود بودند. ما عمدتاً در خوزستان می‌جنگیدیم و در خاک مقابل (آن) که استان بصره باشد، دنبال هدف می‌گشتیم. ممکن بود یک کسی می‌آمد و می‌گفت، شما بروید دنبال اهداف دیگری بگردید، ولی ما گفتیم آن‌ها اهداف ارزشمندی نبودند.»^۱

□

با مشاهده عدم موفقیت در عملیات‌های پس از فتح خرمشهر، فرماندهان رفته‌رفته به این فکر افتادند که با تاکتیک و شیوه

۱. گفت‌وگو با سردار غلامعلی رشید درباره عملیات خیبر، مجله نگین ایران، مقاله ۷، دوره ۱۱، شماره ۴۳، زمستان ۱۳۹۱، صص ۱۲۶-۱۱۵

فعلی نمی‌توان دشمن را به زانو درآورد، چرا که دشمن با بررسی عملیات‌های قبلی، به خوبی نقاط ضعف و قوت خود را پوشش داده بود. پس باید استراتژی در جنگ تغییر می‌کرد.

سردار حسین علایی اتخاذ تدابیر جدید در طرح‌ریزی عملیات به منظور تغییر موازنه قوا به نفع نیروهای کشورمان را بسیار بااهمیت می‌داند: «در چنین اوضاعی، یا می‌بایستی در میزان و نوع (تجهیزات و جنگ‌افزارها) و نیز تعداد یگان‌های رزمی رزمندگان اسلام، تحولی رخ می‌داد و یا اگر امکان افزایش توان رزمی خودی وجود نداشت، «ابتکار عمل جدیدی» اتخاذ می‌گردید؛ به گونه‌ای که ارتش عراق از قبل درباره این «تدبیر جدید» چاره‌اندیشی نکرده باشد. بنابراین، برنامه‌ریزان عملیات یا بایستی طرح مانور را تغییر می‌دادند یا زمین جدید و متفاوتی را برای انجام عملیات در نظر می‌گرفتند. در چنین شرایطی، اتخاذ تدابیر جدید در طرح‌ریزی عملیات، به منظور تغییر موازنه قوا به نفع جمهوری اسلامی ایران صورت می‌گرفت: ابتکار در تعیین و انتخاب منطقه عملیاتی، یافتن نقاط ضعف کلیدی، پرهیز از تک‌جبهه‌ای و تلاش برای دور زدن قوای دشمن، غافلگیر نمودن دشمن و انجام تک‌شبان،

و عملیات ضدزره.^۱

محسن رضایی، فرمانده وقت سپاه پاسداران، از دلایل انتخاب و اهداف عملیات خیبر این طور می گوید: «ایران بعد از این ناکامی‌ها و تردیدها، خودش را برای یک عملیات بزرگ به نام خیبر آماده کرد. در عملیات خیبر هدف، عبور ایران از منطقه آب‌گرفتگی هورالهوریزه و تهدید بصره از شمال بود. هورالهوریزه دریاچه‌ای به طول ۷۵ کیلومتر و عرض ۴۰ کیلومتر است که بین منطقه هوریزه تا رود دجله قرار دارد.

این منطقه به این دلیل برای عملیات انتخاب شده بود که بعد از عملیات رمضان و والفجر مقدماتی، ایران به این نتیجه رسید که باید ابتکاری به خرج دهد و در جایی با دشمن درگیر شود که او نتواند از همه توانایی‌های نظامی‌اش استفاده کند. در حقیقت، وقتی ایران متوجه شد به حالت موازنه قوا با ارتش عراق رسیده و دیگر قادر نیست عراق را مثل عملیات‌های گذشته با شکست مواجه سازد، تصمیم گرفت زمین و منطقه نبرد را عوض کند و زمینی را به کار بگیرد که عراق نتواند از عمده قوایش در آن استفاده کند.

هورالهوریزه در حقیقت دریاچه‌ای باتلاقی و دارای نیزار است

۱. جایگاه عملیات خیبر در جنگ تحمیلی، حسین علایی

و در این منطقه تانک و ادوات زرهی، زیاد قابل استفاده نیست و بیشتر از نیروی پیاده استفاده می‌شود. ایران نیز با تکیه بر نیروی پیاده، می‌خواست ارتش عراق را زمین‌گیر کند و آن‌ها را به منطقه‌ای بکشاند و در جایی مشغول کند که نتوانند از قوای نظامی خودشان خوب استفاده کنند.

منطقه فوق‌العاده ابتکاری خلق شده بود؛ به طوری که ما قبل از عملیات، اکثر فرماندهان را با قایق و لباس عربی می‌فرستادیم تا خودشان شناسایی کنند، مثلاً آقای مرتضی قربانی و شهید باکری و شهید احمد کاظمی، قبل از عملیات آمدند و این مناطق را شناسایی کردند. مردم عراق به راحتی آن‌جا زندگی می‌کردند و زندگی در جریان بود.»^۱

□

انجام هر عملیاتی، مستلزم شناخت و آگاهی از وضعیت نیروهای دشمن بود. سردار حسین علایی درباره اقدامات اولیه برای شناسایی منطقه عملیاتی خیر می‌نویسد: «همزمان با انجام عملیات رمضان، استفاده از آب گرفتگی هور به منظور استفاده از فضای آن، جهت غافلگیر کردن ارتش عراق مورد توجه قرار گرفت. پس از پایان

۱. جنگ به روایت فرمانده: درس گفتارهای جنگ دکتر محسن رضایی، صص ۱۳۵-۱۳۰

عملیات والفجر ۴، فرمانده وقت سپاه به شهید علی هاشمی، که در سال آخر جنگ مفقود گردید، مأموریت داد تا قرارگاه نصرت را که در منطقه هورالهوریه تشکیل شده بود، به طور تمام وقت فعال کند و بر روی این منطقه مطالعه و اطلاعات لازم را از وضعیت دشمن به دست آورد. شناسایی‌ها و بررسی‌های انجام شده در منطقه هور، مقدمه‌ای برای پیشنهاد این منطقه برای اجرای عملیات گسترده بود و موجب شد تا به منظور در هم شکستن بن‌بست نظامی در جنگ، عملیات خیبر طرح‌ریزی و اجرا گردد.^۱

۱. جایگاه عملیات خیبر در جنگ تحمیلی، حسین علایی

فصل سوم

هدایت و فرماندهی عملیات خیر برعهدهٔ قرارگاه مرکزی خاتم الانبیاء علیهم السلام بود. دو قرارگاه اصلی (کربلا و نجف) و پنج قرارگاه فرعی (نصر، حنین، بدر، حدید و فتح) تحت امر قرارگاه مرکزی بودند.

«دو قرارگاه در منطقه شکل گرفت؛ قرارگاه نجف با فرماندهی سپاه و قرارگاه کربلا با فرماندهی ارتش. از طرف سپاه، دو لشکر ۷ ولی عصر علیه السلام و ۱۴ امام حسین علیه السلام و تیپ زرهی ۷۲ محرم به ارتش مأمور شدند و از طرف ارتش نیز یگان‌هایی از لشکر ۹۲ زرهی که در خط طلایه - کوشک پدافند می‌کرد، به سپاه مأمور

شدند. هدف نهایی این بود که باید جزایر شمالی و جنوبی مجنون را می‌گرفتیم و از دریاچه عبور می‌کردیم و خودمان را به دجله می‌رساندیم و جاده بغداد - بصره را قطع می‌کردیم.^{۱۰۰}

دو قرارگاه کربلا و نجف مأموریت داشتند ضمن تأمین اهداف محوله، روی پل دو عیجی در شمال نشوه (غرب نهر کتیبان) الحاق کرده و سپس به سوی بصره ادامه عملیات دهند.

قرارگاه کربلا می‌بایست با عمل از محور زید و چسبیدن به نهر کتیبان، جهت مسدود کردن منطقه ورودی دشمن در دو عیجی، اقدام می‌کرد.

امیر عبدالحسین مفید محور عملیاتی قرارگاه کربلا را این گونه شرح می‌دهد: «بخش خشکی یا منطقه عمل محوله به قرارگاه کربلا، منطقه‌ای است که حد شرقی آن جاده و راه آهن اهواز - خرمشهر و حد غربی آن رودخانه شط العرب (اروند رود) است. منطقه‌ای کاملاً صاف که بلندترین منطقه آن از سطح دریا بیش از ۷ متر نیست و مسلماً زمین‌های پست‌ترین منطقه، در اثر بارندگی‌ها و یا آب انداختن، به صورت باتلاق درمی‌آید. این

۱. جنگ به روایت فرمانده: درس گفتارهای جنگ دکتر محسن رضایی، صص

منطقه شاهد نبردهای بیت المقدس و رمضان بود و بعد از آن توسط ارتش عراق کاملاً دستکاری و به اصطلاح ما، با ایجاد موانع عدیده مثل کانال‌های آب، خندق، سیم خاردار، میدین مین و مواضع مستحکم، مسلح شده بود و به شدت مورد توجه ارتش عراق قرار داشت. این موانع عبارت بودند از:

۱. کانال آب مصنوعی به عرض سه و نیم و عمق یک و نیم متر منطبق بر خط مرز طلایه - کوشک که از نهر سویب با پمپاژ آب پر آب می‌شد.

۲. در فاصله ۸ کیلومتری کانال یادشده، کانال دیگری به طول ۵۰ کیلومتر از نهر سویب تا کوشک و سپس به طول ۱۷ کیلومتر شمالی - جنوبی با ایجاد خاکریز به ارتفاع سه و نیم متر احداث شد. ۳. در جنوب و غرب این کانال‌ها، به فاصله ۸ کیلومتری و همه جا موازی با خط مرز (که همان خط تماس بود)، کانال دیگری به عرض ۶ متر، از جنوب جزیره مجنون جنوبی تا پاسگاه میانه احداث شده بود.

۴. در ۱۰۰۰ متری بعد از این کانال، خاکریزی به ارتفاع ۳ متر که در پشت آن خاکریزهای مثلثی شکل، که یک نوع موضع دفاعی در زمین‌های مسطح است، احداث شده بود. این مثلث‌های

متساوی الساقین، با قاعدہ ۲۵۰۰ متر و طول هر ساق ۲۰۰۰ متر و با سکوهای تانک و تیربار کامل شده بود.

۵. در مرکز این منطقه، کانال موربی که به کانال ماهیگیری معروف شده است، به طول ۲۸ و عرض یک کیلومتر به عنوان یک مانع عمدہ دیگر در مسیر هر گونه پیشروی به طرف غرب و جنوب خودنمایی می کرد.

۶. در امتداد خط مرز (شمالی - جنوبی)، از حدود پاسگاه زید تا پاسگاه کوت سواری، با آب انداختن زمین، دریاچه ای مصنوعی ایجاد شده بود که حدود ۴۵ کیلومتر مربع مساحت داشت.

۷. در منطقه شلمچه تا تنومه هم موانع طبیعی مانند نهرهای آبیاری منشعب از شط العرب با انواع کانال های آب و خندق ها و میداین مین و سیم خاردار، می توانست مانع هر گونه پیشروی به طرف بصره باشد.»^۱

او ادامه می دهد: «عمده لشکرهای قرارگاه کربلا از نیروی زمینی ارتش و دو لشکر و یک تیپ زرهی هم از سپاه پاسداران بود که با پشتیبانی نیروی هوایی و هوانیروز و گروه های توپخانه عمل

۱. روایت عبدالحسن مفید، نشریه خیرشکنان، ویژه نامه سالگرد نبرد عظیم خیر،

می‌کرد. یگان‌های این قرارگاه باید از موانعی که شرح دادم، عبور کنند و در ساحل شمالی شط‌العرب هدف‌های مربوط را تصرف و سپس دفاع کنند. مسؤولیت دفاعی این منطقه به عهده سپاه ۳ عراق بود. فرمانده سپاه ۳ در انتظار حمله ما در منطقه قرارگاه کربلا بود و کاملاً هم آمادگی دفاعی داشت، ولی در منطقه هور، به همان دلیلی که ما آن‌جا را انتخاب کردیم، تصور حمله ما را نداشت و لذا تدارک دفاعی ندیده بود. ۱۰۰

مأموریت قرارگاه نجف نیز این بود که پس از دستیابی به العُزیر و القُرنه و تصرف جزایر مجنون و الحاق به طلائیه، جهت باز کردن جاده طلائیه - نشوه، که تنها امید برای ادامه عملیات و انتقال نیرو و مهمات بود، اقدام نماید. یگان‌های تحت امر این قرارگاه، می‌باید با عبور از طلائیه به سمت نشوه و تأمین آن، در پل دوعیجی به قرارگاه کربلا (نیروهای ارتش) ملحق می‌شدند. قرارگاه نجف برای تصرف اهداف خود به تشکیل پنج قرارگاه فرعی (نصر، بدر، حنین، حدید، فتح) مبادرت ورزید.

علی ناصری شروع عملیات خیر را این‌طور روایت می‌کند:
 «شب سوم اسفند ۱۳۶۲ بود و تو چه دانی چه شبی بود! سرانجام

لحظہ سرنوشت ساز ما با صدای دلنشین آقامحسن (رضایی) فرا رسید، یک سال زحمت و تلاش و جانبازی و ایثار بچہ ہا ثمر داد۔
- از محسن بہ کلیئہ واحدها...۔

مو بہ تنم راست شد و بغض گلویم را گرفت۔

- از محسن بہ کلیئہ واحدها... ہرکس صدای مرا می شنود، اعلام وضعیت بکند۔

مرتضی قربانی: «بہ گوشم۔ آمادہ ام بروم روی سفر...»

زین الدین: «بہ گوشم محسن!»

ہمت: «بہ گوشم۔ محسن۔ ما آمادہ ایم.»

ہمہ فرماندهان اعلام وضعیت کردند۔

لحظاتی بعد، محسن رضایی با صدایی آرام اما زنگ دار، فرمان حملہ را صادر کرد:

- از محسن بہ کلیئہ یگانہ ہا... بسم اللہ الرحمن الرحیم... یا

رسول اللہ... یا رسول اللہ... یا رسول اللہ... بہ پیش ای رزمندگان۔

بہ پیش کہ دشمن شما خوار و ذلیل است۔

بلافاصلہ امین شریعتی نیز فرمان حملہ را برای واحدهای قسمت

فرماندهی اش اعلام کرد۔

- یا رسول اللہ... یا رسول اللہ... یا رسول اللہ...

بیش از این نتوانستم مقاومت کنم و با صدای بلند زدم زیر گریه. لحظاتی نگذشت که در هور به آن آرامی، قیامتی برپا شد. هور تاریک، یک دفعه با فانوس‌های قرمز رنگ روشن شد و صحنه بسیار زیبا و دل‌انگیزی پدید آمد. کمی بعد، صدای هلی کوپترهای هوانیروز به گوش رسید که داشتند نیروهای عمل‌کننده را به جزیرهٔ مجنون شمالی هلی‌برن می‌کردند. علی‌هاشمی در اولین هلی‌کوپتری بود که در جزیرهٔ مجنون شمالی فرود آمد. عدهٔ دیگری از فرماندهان نیز در آن هلی‌کوپتر بودند.

هنوز ساعاتی نگذشته بود که مرتضی قربانی با بیسیم به آقامحسن گفت:

- از مرتضی به محسن ...

- محسن، به گوشم.

- ما در البیضه هستیم. مردم دارند فرار می‌کنند. چه کنیم؟

- با مردم کاری نداشته باشید. بگذارید فرار کنند. به مردم آسیبی

نرسانید.

لحظاتی بعد، باقر قالیباف با امین شریعتی تماس گرفت:

- از باقر به امین ...

- امین، به گوشم.

- بچه‌های ما به فرات رسیدند... فرات!

امین فوری خبر را به محسن داد:

- بچه‌های باقر به فرات رسیده‌اند.

آقا محسن گفت: «امین... امین... از قول من به بسیجی‌ها بگو، این همان فراتی است که نگذاشتند حسین از آن آب بنوشد. این همان فراتی است که بچه‌ها تشنه‌ آب آن هستند. محکم به رودخانه بچسبید.»

ناخودآگاه یاد آن نوحه‌ مشهور افتادم: «تشنه‌ آب فراتم، ای اجل مهلت بده...»^۱

۱. پنهان زیر باران، خاطرات علی ناصری، به کوشش سید قاسم یاحسینی، تهران، سورۀ مهر، چاپ ششم، ۱۳۸۸، صص ۲۳۶-۲۳۴

۴ فصل چهارم

پس از فتح خرمشهر، دشمن نیز همانند ما استراتژی‌های جنگی‌اش را تغییر داد. علی ناصری معتقد است دشمن با بسیج تمام امکانات مهندسی‌اش، به احداث استحکامات و موانع دفاعی پرداخت:

«پس از آزادی خرمشهر و عقب‌نشینی وسیع دشمن از خاک ایران، استراتژی دفاعی دشمن به کلی تغییر کرد. تا آن زمان، دشمن در خاک ما بود و می‌توانست دفاع شناور داشته باشد. با عقب‌نشینی دشمن به نقطه صفر مرزی، استراتژی نظامی ایران، نفوذ به عمق خاک دشمن و تصرف مناطق مرزی و غیرمرزی عراق

شد. عراقی‌ها خیلی زود دست ایرانی‌ها را خواندند و با بسیج همه نیروهای مهندسی خود، شروع به ایجاد موانع، حفر کانال‌های آب، مین‌گذاری وسیع، تله انفجاری و تونل و سنگ‌سازی کردند. نقطه قوت ما نفرت زیادمان بود که شب‌ها با اتکاء به خدا، به خاک دشمن هجوم می‌بردند؛ اما ما از نظر تسلیحاتی، مهندسی، تدارکات و لجستیکی از دشمن ضعیف‌تر بودیم. دشمن نیز از طریق ستون پنجم، پی به این ضعف ما برده و مواضع خود را در مرزها طوری مستحکم کرده بود که دیگر ما نمی‌توانستیم از مرزهای زمینی و خشکی کاری از پیش ببریم. تجربه تلخ شکست عملیات والفجر مقدماتی و به دنبال آن، عملیات ناموفق رمضان، نشان داد که نیروهای زمینی ما در عمل به بن‌بست رسیده‌اند و کار زیادی در جنوب از آنان بر نمی‌آید.»^۱

سردار فتح‌الله جعفری در همین زمینه دربارهٔ ایجاد استحکامات در منطقه طلائیہ می‌گوید: «۱۸ روز بعد از آزادی خرمشهر، یعنی ۲۲ خرداد ۱۳۶۱، دشمن اعلام آتش‌بس یک‌طرفه کرد و در طی آن، دژ مستحکمی در طلائیہ ایجاد کرد و آمد روی دژ مرزی

۱. پنهان زیر باران؛ خاطرات علی ناصری، صص ۱۵۹-۱۵۸.

مستقر شد. روی دژ هم يك کمین‌هایی ایجاد کرد.»^۱
 پیش از عملیات خیبر نیز، طلایه مورد شناسایی قرار گرفته بود تا در صورت امکان، به عنوان يك محور عملیاتی مورد استفاده قرار گیرد. سردار فتح‌الله جعفری ماجرای این شناسایی را این‌طور روایت می‌کند:

«بعد از عملیات رمضان، شناسایی منطقه طلایه به حاج‌همت و تیپ ۲۷ محمد رسول‌الله ﷺ واگذار شد تا روی این منطقه کار شناسایی انجام دهند. در ادامه، شهید مهدی باکری و تیپ ۳۱ عاشورا و خود ما یعنی لشکر ۳۰ زرهی به حاج‌همت ملحق شدیم تا شناسایی انجام بدهیم و در این منطقه عملیات کنیم. قرار بود به سمت نشوه برویم و جزایر و خشکی‌ها را هم بگیریم و به کانال صویب برسیم. هدف این بود سرپلی بگیریم و نیروها برسند به حاشیه اروند و بیایند به سمت شلمچه. این کار را کردیم، چون عراقی‌ها در شلمچه آب انداخته بودند و راه ورودی را بسته بودند. قصد داشتیم از طلایه برویم بین خشکی‌های هور و کانال صویب. کانال صویب کانالی است که دو طرفش را سیل بند بسته بودند و حدود دویست متر يك رودخانه در آن ایجاد کرده بودند.

۱. مصاحبه نویسنده با سردار فتح‌الله جعفری، ۲۴ آبان ۱۳۹۳

پیش خود می‌گفتیم بین کانال صویب و طلائیہ، جایی است که می‌شود عملیات انجام داد. اگر موفق می‌شدیم، نیروها می‌توانستند بیندازند حاشیة این جا و بیایند به سمت تنومه.

شهریور سال ۱۳۶۱ به همراه حسن باقری، حاج‌همت و مهدی باقری آمدم شناسایی. از پاسگاه زید تا طلائیہ را بررسی کردیم. دیدیم عراقی‌ها دارند منطقه را مین‌گذاری می‌کنند. حسن باقری به بچه‌های تیپ محمد رسول‌الله ﷺ و عاشورا خط حد داد. گزارش‌های شناسایی‌شان هم آمد. در شناسایی‌ها متوجه شدیم عراقی‌ها در این منطقه خیلی جدی کار کرده‌اند و امکان عملیات وجود ندارد. حتی خود حسن باقری برای شناسایی تا طلائیہ آمد و دید نمی‌شود عملیات کرد. حاج‌همت مأموریت پیدا کرد به عنوان فرمانده قرارگاه ظفر برود عملیات مسلم را انجام بدهد. بعد از این عملیات هم رفتند منطقه حمیرین در دهلران تا عملیات محرم را انجام بدهند. دیگر در منطقه طلائیہ خبری نبود.

عملیات والفجر مقدماتی هم انجام شد و حسن باقری در اسفند سال ۶۱ شهید شد. سال ۶۲ آقامحسن مأموریت شناسایی خشکی‌های هور را برعهده علی‌هاشمی گذاشت. منتهی نه از منطقه طلائیہ، بلکه از داخل خود هور، از منطقه شط علی و منطقه

دکتر حسین علایی، عملیات در محور طلائیہ را کہ یکی از مهمترین محورهای عملیات خیر بود، این طور تشریح می کند: «به منظور حفظ دو جزیرہٴ مجنون، تلاش شد تا عملیاتی از محور طلائیہ انجام گیرد و راه ارتباطی جزیرہٴ جنوبی به خشکی برقرار شود. برای این منظور، گروه ۱۳۳ توپخانہٴ ارتش با ۳ گردان ۱۳۰ و یک گردان کاتیوشا و توپخانہٴ لشکر ۹۲ با ۴ گردان ۱۵۵ و یک گردان ۱۳۰ و ۷ گردان توپخانہٴ سپاہ مأمور پشتیبانی از این محور بودند. این عملیات کہ قرار بود در شب ۱۳۶۲/۱۲/۶ صورت گیرد، اشتباہاً یک شب جلوتر از سوی لشکر نجف اشرف از داخل جزیرہٴ جنوبی انجام و نیروهای این لشکر از پشت به دشمن زدند و خود را به نزدیک طلائیہ رساندند و پل طلائیہ را نیز تصرف کردند، ولی یگانی کہ قرار بود از سمت طلائیہ حملہ کند، برای شب بعد خود را آمادہ کرده بود. بہ ناچار لشکر ۲۷ محمد رسول اللہ ﷺ در روز ۱۳۶۲/۱۲/۵ وارد عمل شد تا با لشکر نجف در پل طلائیہ الحاق نماید، ولی این اقدام موفقیتی در پی نداشت. بار دیگر عملیاتی در شب ۱۳۶۲/۱۲/۶ در محور طلائیہ صورت

گرفت، ولی به دلایل موانع فراوان و میادین مین فشرده، معبرهای این مسیر باز نشد و عملیات ناکام ماند.

ارتش عراق در شب ۱۳۶۲/۱۲/۷ از دشت‌های شمال منطقه نشوه، به جزیره جنوبی حمله کرد و تعدادی از تانک‌هایش وارد این جزیره شدند. واحدهایی از لشکرهای عاشورا و نجف به مدت ۷۲ ساعت در مقابل این پاتک‌ها به شدت مقاومت کردند تا توانستند جزیره جنوبی را حفظ نمایند. این در حالی بود که نیروهای مدافع جزیره تنها با کمک چند قایق و تعداد معدودی بالگرد تدارک می‌شدند. عدم امکان برقراری ارتباط زمینی با جزیره مجنون، لزوم احداث پل شناور بین جزیره شمالی و ساحل خودی را افزایش داد. به منظور باز کردن راه زمینی به جزیره جنوبی مجنون، بار دیگر با کمک لشکر امام حسین علیه السلام، که پس از ناکامی عملیات در محور پاسگاه زید به این منطقه منتقل شده بود، و لشکر محمدرسول الله صلی الله علیه و آله مأموریت داده شد تا در طلائیہ عملیاتی را انجام دهند. این عملیات در شب پنج‌شنبه ۱۳۶۲/۱۲/۱۱ انجام شد. گرچه خط اول دشمن توسط لشکر امام حسین علیه السلام در طلائیہ شکسته شد، ولی نیروهایی که قرار بود از جزیره مجنون جنوبی عملیات را آغاز نمایند، موفق به انجام آن نشدند و بنابراین

یگان‌های خودی به پل طلائیہ نرسیدند و راه باز نشد. ۱۰۰
 محسن رضایی سپردن محور طلائیہ به لشکر ۲۷ محمد
 رسول‌الله ﷺ را این‌چنین روایت می‌کند:

«یکی از دلایلی که همیشه تیپ ۲۷ را وارد سختی‌ها می‌کردم،
 سختی‌پذیری فرماندهانش به‌خصوص حاج‌همت بود. طلائیہ
 جای خیلی پیچیده‌ای برای جنگیدن بود. ما باید از روی سیل‌بند
 می‌رفتیم وارد جبههٔ عراق می‌شدیم. سیل‌بندها شمالی - جنوبی
 بودند. تمام زمین‌های شرق سیل‌بند، آب و باتلاق بود. به زمین‌های
 غربش هم آب انداخته بودند و از بین‌شان برده بودند. تنها راه
 عبور، فقط از یک سیل‌بند بود. قدرت مانور وجود نداشت. چنین
 جایی فقط برای پدافند خوب بود. نیرو باید از زیر این آتش و
 این محدوده عبور می‌کرد. زرهی عراق کاملاً آمده بود و خیلی
 راحت می‌توانست روی سیل‌بندها و تا هفت هشت کیلومتر پشت
 سر نیروهای ما را تیرتراش کند و عذاب‌شان بدهد.

خود طلائیہ هم (که متصل به جزیرهٔ جنوبی بود) پوشیده از
 سیم‌های خاردار و میدان‌های مین مختلف بود. بهترین لشکری که
 می‌توانست هم به تانک‌های غنیمتی مجهز شود و هم از سیل‌بند

۱. جایگاه عملیات خیبر در جنگ تحمیلی، حسین علایی

حمله کند و ہم از جبهه طلائیہ استفاده کند، لشکر ۲۷ بود. این محور، یعنی سخت‌ترین جای عملیات خیر را.

لشکر ۲۷ مثل لشکرهای دیگر آمادگی نداشت. زمان کمتری هم برای آن قسمت داده بودم. ولی امیدوار هم بودم. مصمم شدم ایده‌ام را دنبال کنم و مشکلات لجستیکی را حین عمل حل کنم. بعد از آزادی خرمشهر و آن رکود دو سه ساله، حالا ما داشتیم خیز بلندی برمی داشتیم که جاده را قطع کنیم و جزایر را به دست بیاوریم. پس به اندازه کافی انگیزه وجود داشت که بیاییم روی جزایر معنون متمرکز بشویم.

روز دوم عملیات، احساس کردم احتمال دارد کل طرح‌مان با شکست خیلی جدی مواجه شود. چون برادرهای ارتش دیگر نتوانستند پیش بروند و مجبور شدند آن‌جا را ترک کنند و بیایند از خط سپاه وارد عمل بشوند. یعنی جبهه طلائیہ قفل شد. منطقه عذیر هم بین ما و عراقی‌ها دست به دست شد.

یک مرتبه احساس کردم تمام خیر دارد سقوط می‌کند و حتی جزایر را هم نمی‌توانیم حفظ کنیم. پناه بردم به حاج‌همت که: «فقط کار خودت است. کمکم کن.»

اگر او به سمت طلائیہ حمله نمی‌کرد، بدون شک جزایر را از

دست می‌دادیم و عملیات خیر با شکست کامل مواجه می‌شد. البته حمله‌های حاج‌همت به آزاد شدن طلایه منجر نشد، ولی خود جزیره جنوبی را تثبیت کرد. از عراقی‌ها هم تلفات زیادی گرفت. هنوز که هنوز است در تعجبم که چرا مثل همیشه حاج‌همت، بحث نکرد. سرش را پایین انداخت و رفت.»^۱

محمد رضا نامی، سپردن محور طلایه به لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله ﷺ را این‌طور روایت می‌کند:

«محور طلایه را سپرده بودند به لشکر ما. محور سختی بود. عراق از قبل حدس می‌زد ممکن است از آن‌جا رخنه‌ای صورت بگیرد. چون بالاش آب بود و پایش هم منطقه عملیاتی رمضان. خط پدافندی عجیبی آن‌جا درست کرده بود. یک دیوار دفاعی تمام‌عیار.

کل عملیات خیر روی دو نقطه متمرکز بود. یکی جزیره، یکی همین محور طلایه، که قرار بود بچه‌ها از دو طرف بیایند الحاق کنند توی جزیره جنوبی.

در مرحله اول، بچه‌ها آمدند حتی خط را هم تصرف کردند.

۱. روایت محسن رضایی. به نقل از کتاب: به مجنون گفتیم زنده بمان: کتاب همت،

منتها نتوانستند تا عمق مواضع عراقی‌ها پیش بروند، به خاطر کانال‌ها و میدان‌های مین زیادی که آن‌جا بود. ما یک گام به خط نزدیک‌تر شده بودیم. یعنی خاکریزی که زدیم، فقط دو کیلومتر با خط فاصله داشت. از طرف قرارگاه خاتم و خیلی جاهای دیگر، همه چشم‌ها دوخته شده بود به حاج‌همت که کاری بکند.

من خودم شاهد بودم. همین که خاکریز زده شد، باز حاجی آمد، زیر آن حجم شدید آتش نشست به بررسی خط عراقی‌ها که بچه‌ها از کجا بزنند به خط و چه جوری بزنند. این کارها را باید نیروی اطلاعات می‌کرد. یا دست کم مسؤول اطلاعات عملیات. ولی او خودش آمده بود جلو تا درصد موفقیت را تا آن‌جایی که می‌تواند بیشتر کند. همان‌جا بود که آقامحسن بیسیم زد گفت: «باید یک کاری بکنی، حاجی. زودتر. خط باید شکسته شود. عملیات خبیر باید به نتیجه برسد.»

این فشار و آن هدف سخت، شرایط خاصی را برای حاجی به وجود آورد. بچه‌ها را جمع کرد و گفت: «یا این خط شکسته می‌شود، یا همه‌مان با هم شهید می‌شویم. راه دیگری وجود ندارد. خود دانید.»

بچه‌ها سنگ تمام گذاشتند. حتی در یک مقطعی رفتند قسمت

شمالی کانال را گرفتند و خیلی هم خوشحالی کردند. ولی عراق آن قدر آتشش را آنجا متمرکز کرد که قدرت تحرک را از همه مان گرفت. یعنی حتی امکان برگشت هم نبود.

بعد از چند شبانه روز درگیری، نتوانستیم خط را بشکنیم. بچه‌ها خیلی ناراحت بودند.

فشار عراقی‌ها روی جزایر زیاد شد. دستور رسید «جزایر باید حفظ شوند.»^۱

سردار فتح‌الله جعفری، روایت دیگری از نبرد طلائییه ارائه می‌دهد:

«حاج‌همت در عملیات خیبر یک قرارگاه در طلائییه زد و شد فرمانده محور این منطقه. ما هم به عنوان زرهی آمدم پیش حاج‌همت تا بالشکر ۲۷ عملیات کنیم. ما سه تا تیپ زرهی داشتیم: تیپ ۲۰ رمضان، تیپ ۲۸ صفر و ۳۸ ذوالفقار. هدف این بود که از طلائییه برویم با جنوب جزیره الحاق کنیم. در اصل، قرار بود راه خشکی را از این منطقه داشته باشیم. شناسایی‌های خوبی انجام شد. دیدیم در گوشه کوشک، یک خاکریز نیم‌دایره‌ای هست

۱. روایت محمدرضا نامی. به نقل از کتاب: به مجنون گفتم زنده بمان: کتاب همت،

که عراقی‌ها پشت آن مستقرند و میدان مین ایجاد کرده‌اند. در شناسایی‌ها، مشخص شد که دشمن بین میادین مین، یک کانال پنج‌متری ایجاد کرده و توی آن آب انداخته است. نیروها باید پیاده از کنار این دژ می‌رفتند تا بغل کمین دشمن.

نیروها در شب اول عملیات، کمین را گرفتند و به کانال رسیدند و تقریباً از کانال هم عبور کردند. ولی در درگیری‌های اول در سه‌راهی شهدا، تعدادی شهید دادند و موفق نشدند و آمدند در کمین‌ها مستقر شدند. سه چهار شب تلاش شد، ولی فشار عراق خیلی زیاد بود. دیدیم نمی‌شود. از این‌جا منصرف شدیم. با حاج‌همت رفتیم قرارگاه نصرت. آقامحسن و آقای رشید آن‌جا بودند. آقامحسن به حاج‌همت گفت نیروهایت را جمع کن برو جزیره، جزیره در خطر است و باید حفظش کنیم. حاج‌همت هم گفت چشم.

بچه‌های لشکر امام حسین، که در زید با ارتش عمل می‌کردند، فراخوانده شدند تا در این‌جا عملیات کنند. عباس کریمی هم که به منطقه توجیه بود، به لشکر امام حسین کمک کرد و توانستند یک سرپل بگیرند. منتها عراق رده‌های متعدد دفاعی ایجاد کرده بود که باعث شد بچه‌ها پشت آن بمانند. آتش خیلی شدید شد. یادم

می‌آید يك گردان از لشکر امام حسین به فرماندهی عباس قربانی رفت آن جا و دیگر برنگشت. فشار عراق خیلی زیاد شد و تقریباً يك شصت نفری در سهراهی شهدا شهید شدند. عراق که سهراهی را گرفت، از این جا آب انداخت و آب منطقه را کاملاً گرفت.»^۱ سردار جعفر جهروتی زاده، عملیات در محور طلاییه را این طور شرح می‌دهد:

«بالاخره شب عملیات فرا رسید. محور لشکر ۲۷ منطقه طلاییه بود. البته بعضی از یگان‌های لشکر هم قرار بود در داخل جزیرهٔ مجنون عمل کنند. لشکر عاشورا و لشکر کربلا نیز محل مأموریت‌شان داخل جزیره بود. باید در طلاییه خط را می‌شکستیم و جلو می‌رفتیم و می‌رسیدیم به جاده‌ای که می‌خورد به شهر نشوه عراق و منطقهٔ بصره. مأموریت لشکر ۲۷ در حقیقت این بود که از این قسمت راه را باز کند. در مقابل مان هم کانالی به عمق ۵۰ متر وجود داشت.

شب اول عملیات باید از روی دژ می‌رفتیم که تا یک نقطه‌ای ادامه داشت و پس از آن نقطه کاملاً بسته می‌شد و پشتش میدان مین بود و بعد سنگرهای کمین و سنگرهای نیروهای عراقی. تا این

۱. مصاحبهٔ نویسنده با سردار فتح‌الله جعفری، ۲۴ آبان ۱۳۹۳

نقطه که دژ ادامه داشت، در دید عراقی‌ها نبودیم. راهی هم که کنار دژ برای عبور نیروها وجود داشت، ۲۰ سانتی‌متر بیشتر عرض نداشت. یک طرف این راه دیواره دژ بود. در سمت چپ - و طرف دیگرش هم آب. نیروها باید از این راه ۲۰ سانتی‌متری عبور می‌کردند تا به میدان مین می‌رسیدند و پس از خنثی کردن مین‌ها و باز شدن معبر، به خط دشمن می‌زدند.

دشمن تمام امکانات و تسلیحاتش را بسیج کرده بود روی این معبر ۲۰ سانتی‌متری تا از عبور نیروها جلوگیری کند. دو تا دوشکا کار گذاشته بودند و چهار تا کاتیوشای چهل تایی. فکرش را بکنید، در چند لحظه ۱۲۰ گلوله کاتیوشا روی این معبری که ۲۰ سانتی‌متر عرض داشت و ۷۰۰ یا ۸۰۰ متر طول، می‌ریخت.

با تعدادی از بچه‌های تخریب، خودمان را رساندیم به میدان مین و معبر باز کردیم. چند نفری از بچه‌های تخریب به شهادت رسیدند، ولی نیروها از معبر کنار دژ نتوانستند عبور کنند. آتش عراقی‌ها چنان سنگین بود که بیشتر بچه‌ها به شهادت رسیدند و راه بسته شد. من که می‌خواستم برگردم عقب، دیدم راه نیست مگر این که پا بگذارم رو جنازه بچه‌ها. بعضی جاها، دژ می‌پیچید و در تیررس مستقیم نبود، اما کاتیوشا بیداد می‌کرد. لحظه‌ای نبود که

گلوله‌ای بر زمین نخورد.

آن شب عراق به ندرت از خمپاره استفاده کرد و بیشتر آتش کاتیوشا سر بچه‌ها ریخت. ناچار پا روی جنازهٔ بچه‌ها گذاشتم و آمدم.

آن شب عملیات متوقف ماند و همه چیز کشید به روز دیگر. شب بعد، یک گردان عملیات را آغاز کرد و رفت جلو و تعداد زیادی شهید و مجروح داد. آن شب هم عملیات موفق نبود و نتوانستیم خط دشمن را بشکنیم. عراق چنان این دژ را زیر آتش می‌گرفت که پرنده نمی‌توانست پر بزند. از قرارگاه تأکید داشتند که هر طور شده، خط شکسته شود. بیشتر نیروها به شهادت رسیده بودند و دیگر امیدی نبود که آن شب کاری انجام شود. من و حاج عباس کریمی و رضا دستواره رفتیم جلو. از روی شهدا رد شدیم و رفتیم دیدیم که به غیر از تعدادی نیرو، بیشتر بچه‌هایی که جلو رفته‌اند، همه به شهادت رسیده‌اند. تأکید برای شکستن خط، به خاطر این بود که با متوقف شدن عملیات در این قسمت، عملیات در جزیره هم به مشکل برخورد کرده بود.

آن شب حاج‌همت پشت بیسیم دائم می‌گفت: «آقا، از قرارگاه می‌گویند باید امشب خط شکسته شود...»

نیمه‌های شب، پس از دیدن شرایط و اوضاع، به این نتیجه رسیدیم که واقعاً هیچ راهی وجود ندارد. رحیم صفوی آمده بود روی خط بیسیم و ما مستقیم صدای او را می‌شنیدیم که می‌گفت: «هر طور هست، باید خط شکسته شود.»

من پشت بیسیم یک طوری مطلب را رساندم که: «آقا جان، فقط ما سه نفر مانده‌ایم. اگر می‌گویید، سه نفری حمله کنیم!»

وقتی فهمیدند که وضعیت مناسب نیست، گفتند برگردید عقب. شب‌های بعد، حمله از کنار درژ منتفی شد و بنا شد برای عبور از کانال، محوره‌های دیگر را انتخاب کنیم. برای عبور از کانال، هر شب یکی از گردان‌ها مأمور انداختن پل روی کانال و عبور از آن می‌شد. دست آخر قرار شد چند نفری از بچه‌های تخریب، شناکان از کانال عبور کنند و سنگرهای دشمن را در آن طرف خفه کنند و پس از باز کردن معبر در میدان مین، نیروهای دیگر، این سوی کانال پل بزنند و رد بشوند.

بچه‌های تخریب پریدند توی آب که بروند آن طرف، اما زیر آتش سنگین دشمن موفق به این کار نشدند. آخرین شب، عبور از کانال را به عهده من گذاشتند. یک مقدار محور را تغییر دادم و رفتم سمت دیگر. دوباره از بچه‌های تخریب، تعدادی شناگر

انتخاب کردیم و رفتیم پشت خط. شب خیلی عجیبی بود. بین رضا دستواره و حاج عباس کریمی از یک طرف و حاج همت هم از طرف دیگر درگیری لفظی پیش آمد. آن دو می گفتند امشب نباید این کار انجام شود و حاج همت هم می گفت: «دستور از بالاست و امشب باید از کانال رد بشویم.»

بعد از درگیری لفظی شدیدی که پیش آمد، بنابر این شد که کار انجام شود. حاج همت هم به من گفت: «برو جلو و این کار را انجام بده.»

آتش عراقی ها امان از همه بریده بود. بعد از این که از آن محور ناامید شدیم، قرار شد لشکر داخل جزیره برود.»^۱
 نصرت الله اکبری از حضور فرمانده لشکر ۲۷ در خط مقدم این طور روایت می کند:

«تنها جایی که گزارش فرمانده گردان و تیپ نتوانست راضی اش کند، عملیات خبیر بود، در طلایه، مستقیم آمد و رفت توی خط. دستواره و چند نفر دیگر عصبانی شدند. رفتند به حاج همت گفتند «این جا آمده ای چه کار؟ برگرد برو عقب! خطرناک است. آتش را

۱. سردار جعفر جهروتی زاده، سایت تحلیلی خبری عصر ایران

نمی بینی مگر؟»

بیم جاننش را داشتند که نکند تیری ترکشی چیزی بخورد. گفت: «چی می گوئید شماها؟ چه می فهمید شماها؟ این جا اگر از دستمان برود، یا عملیات اگر شکست بخورد، آبروی همه مان رفته. آبروی من هم رفته. وقتی قرارگاه جواب می خواهد، فقط از فرمانده لشکرش می خواهد. فرمانده لشکرش هم منم. مجبورم بیایم جلو بفهمم چی به سرمان آمده.»

یک جاده آسفالت بیشتر نداشتیم و عراق تنها حجم آتشش را ریخته بود روی آن جاده و دستمان را بسته بود. دو طرف منطقه را هم آب انداخته بود. باید از کنار دژ می رفتیم. آتش آن جا سنگین بود. نمی شد رفت. همین جا بود که حاج همت به گزارش ها اکتفا نکرد، آمد جلو، رفت عراقی ها را پس زد و برگشت.

شب بعدش هم باز رفت. این بار با لشکر امام حسین رفت. با حسین خرازی و بقیه. ما نبودیم. رفته بودیم جزیره جنوبی مجنون. چاره ای نداشتیم. دو تا فرمانده لشکر، زدند به خط. رفتند کانال دوم را هم گرفتند و حتی ازش گذشتند. عراق بیکار ننشست. هر چه نیرو داشت، آورد آن جا و طلائیہ را از چنگ بچه ها در آورد. جنگ در طلائیہ تعطیل شد و بچه ها رفتند متمرکز شدند

توی جزیرهٔ مجنون. عراق راه طلاییه را بست و تمام نیروهاش را از طلاییه و کوشک جمع کرد، آورد آن جا، مقابل ما. به خصوص کماندوها و نیروهای گارد ریاست جمهوری اش را. می دانست هر جا که لشکر ۲۷ باشد، تک اصلی همان جاست و اصلاً عملیات از آن جا شروع می شود.

عراق خودش را حسابی تقویت می کرد و در عوض ما تحلیل می رفتیم. از آن طرف، دستور رسید که «جزایر باید حفظ شوند.» حتی خود آقای هاشمی آمد توی جزیره و تأکید کرد که به هر ترتیبی شده، باید جزایر را حفظ کنیم.

زخمی و شهید زیاد داشتیم. روحیه نداشتیم. از هر گردانی، یا یک گروهان مانده بود یا یک دسته یا فوجش دو دسته نیرو.^۱ سردار محمد کوثری، نبرد طلاییه را این چنین روایت می کند: «قرار بر این بود لشکر ۲۷ و یگان‌های تابعه، به فرماندهی شهید همت، به طرف طلاییه حرکت کرده و با نیروهایی که از هور هجوم می بردند، در طلاییه الحاق کنیم. شناسایی‌ها انجام گرفت. تا کمین‌های دشمن، آن قدر موانع مین عمیق جلوی ما وجود داشت

۱. روایتِ نصرت‌الله اکبری. به نقل از کتاب: به مجنون گفتم زنده بمان: کتاب همت،

که تا به حال ندیده بودیم. بعد از آن موانع عمیق، تازه يك کانال ۴۰ متری که هنوز هم آثارش موجود است، و بعد از آن يك دژ و بعد از آن دژ، خط بعدی دفاع عراق قرار داشت. پشت آن هم چند خط دفاعی دیگر؛ دفاعی چندلایه و بسیار طولانی که حتی بچه‌های شناسایی هم در يك شب نمی‌توانستند تا انتهای آن بروند و تمام خطوط و امکانات دشمن را برآورد کنند.»^۱

سردار محمد کوثری دلیل عدم موفقیت در این محور را این‌گونه روایت می‌کند:

«ما برای شناسایی، مشکل بسیار داشتیم و باید می‌ادین گسترده‌ مین و موانع غیرقابل عبور را به شکل عمودی پشت سر می‌گذاشتیم. پشت سر هم به مانع برمی‌خوردیم و زبده‌ترین نیروهای شناسایی و اطلاعات عملیات نمی‌توانست از ابتدای تاریکی تا صبح تمام مواضع عراق را شناسایی کنند. آن‌ها در زدوخورده‌ها گم‌گام کمین از غرب به شرق حرکت می‌کردند و به کانال می‌رسیدند و ما باید از شرق به غرب درست برعکس پیشروی می‌کردیم. تازه اگر مستقیم می‌خواستیم پیش برویم، اصلاً امکان نداشت. اگر به هدف جنوب - کانال صویب - هم می‌خواستیم برویم، باز هم آن‌جا کلی مسأله

۱. روایت محمد کوثری، نشریه خیرشکنان، ویژه‌نامه سالگرد نبرد عظیم خیر، ص ۲۹

داشتیم. بنابراین شناسایی کاملی صورت نگرفت.

یگان‌های دیگر خیلی راحت مناطق خود را شناسایی می‌کردند و کارشان به این دشواری نبود. یعنی از توی منطقه‌ی آبی، چولان و بردی و نی‌ها می‌رفتند و جزیره‌های مجنون شمالی و جنوبی را کاملاً شناسایی می‌کردند. مثل لشکر ۸ نجف، ۳۱ عاشورا، ۱۷ علی بن ابیطالب علیه السلام و ۵ نصر؛ همه توانسته بودند به اهداف کلی شناسایی شان دست یابند، اما این طرف که کلید در خیبر بود و دروازه‌ی ورود به خیبر، شناسایی درستی انجام نشده بود. در حالی که یک محور شناسایی ما، در آب بود. یعنی باید از آب می‌گذشتیم و از کانال و دژ هم عبور می‌کردیم و قایق‌ها را با خودمان می‌بردیم تا از هور هم رد بشویم و تازه توی هور دوم، موانعی گذاشته بودند. نهایتاً از دژ تا این جا هم حدود ۷ یا ۸ کیلومتر فاصله بود که سرانجام به جزیره‌ی جنوبی منتهی می‌شد؛ یعنی فقط فاصله‌ی جزیره‌ی جنوبی و طلایه، که بچه‌ها باید برای شناسایی می‌رفتند، ۸ کیلومتر پر از موانع عمده بود.

یک شب مانده به عملیات، یک تیم شناسایی برای ارزیابی نهایی و شناسایی خطوط دوم و سوم عراق می‌رود. اما به روشنایی برمی‌خورند. جسارت آن‌ها باعث شده بود تا در روز هم بخواهند

شناسایی را ادامه دهند که عراقی‌ها متوجه شدند و آن‌ها را اسیر کردند. و این شد که متوجه شدند ما حتماً از این محور می‌خواهیم عملیات انجام بدهیم. بنابراین، تمام توان نظامی عراق را در این منطقه متمرکز کردند.

اگر ما از طلائیہ عبور می‌کردیم و می‌رفتیم به پل نشوه و از پل نشوه از روی کانال صویب رد می‌شدیم و به شمال بصره و تنومه می‌رسیدیم و بایگان‌های دیگر مثل لشکر ۳۱، لشکر ۱۷ و لشکر ۸ نجف، که قرار بود بروند در جزیره و به موازات ما حرکت کنند، الحاق می‌کردیم، عراق بصره و تمام شاهراه‌های ارتباطی خود را از دست می‌داد. بنابراین، تمام توانش را برای جلوگیری از این امر متمرکز کرده بود تا جلوی این کار را بگیرد.

با همه این اوصاف و لو رفتن منطقه حمله، بچه‌ها زدند به کمین و خط اول دشمن را شکستند و از آن عبور کردند و رفتند پشت کانال و دژ عراق. بچه‌ها خط را شکستند، ولی نتوانستند موقعیت را تثبیت کنند. خط‌های دیگر وقتی شکسته می‌شدند، بچه‌ها سریع می‌رفتند و صبح نشده، به هدف‌هایشان رسیده بودند، ولی در این جا، وسط که مقر گردان‌های عراقی بود، خالی ماند. چون کار اطلاعاتی درستی نشده بود. این وسط، فرمانده گردان‌ها و تیپ ۵

برای عراقی‌ها باقی مانده بودند و این شد که از همان فردا صبح شروع به پاتک کردند. وگرنه خط کمین و خط اول عراق کاملاً توسط نیروها شکسته شده و آن‌ها نفوذ کرده بودند.

من به چشم خود دیدم که بچه‌ها تا آخرین نفس مقاومت کردند، ولی چون جاپایی به دست نیاورده بودیم و وسط هم خالی بود، عراقی‌ها خودشان را پیدا کردند. بچه‌ها از شمال به جنوب و از شرق به غرب، دو تا یال را پاکسازی کردند و جلو رفتند، ولی وسط خالی بود و دشمن با هلی کوپتر آمد از بالا و از پایین، دژ را هم می‌کوبید و ما روی دژ یا روی جاده - چون هنوز خاکریز نزده بودیم - در معرض دید مستقیم بودیم. آتش سنگینی می‌ریختند که نمی‌توانستیم خودمان و خودروهائیمان تردد کنیم. آن روز شروع کردیم به خاکریز زدن و از جاده و دژ استفاده می‌کردیم. روی دژ کاملاً در دید و تیررس عراقی‌ها بود، خصوصاً با هلی کوپتر از آن خط پایین آتش می‌ریختند.

بچه‌ها تا بعد از ظهر ایستادگی کردند. ما باید شب ادامه می‌دادیم. دو گردان هم از لشکر رفت توی جزیره جنوبی تا از آن‌جا خودش را به پل نشوه برساند تا ما هم از این‌جا در شب دوم رد شویم و خود را به پل نشوه برسانیم. نهایتاً چون بچه‌ها نتوانستند شب دوم از

طلائیہ عملیات کنند، این الحاق انجام نشد. ۱۱۰
 سردار محمدنبی رودکی دربارهٔ عملیات لشکر ۱۹ فجر در محور
 طلائیہ می نویسد:

«با فراهم آمدن کلیهٔ مقدمات، سرانجام عملیات خیر در ساعت
 ۳۰:۲۰ سوم اسفند ۱۳۶۲ با رمز مقدس یارسول الله ﷺ آغاز و
 متعاقب آن کلیهٔ یگان‌های عمل‌کننده از محورهای مربوطه (محور
 زید و جزایر جنوبی مجنون) پیشروی خود را شروع می‌نمایند. در
 محور جزایر مجنون، لشکر عمل‌کننده با وارد شدن به جزایر، با
 دشمن درگیر شد و ضمن پیشروی، درگیری‌ها به شدت ادامه پیدا
 کرد، ولی در محور زید موفقیت‌چندانی حاصل نشد و دشمن
 نیز با مقابلهٔ سرسختانه و ایجاد حجم آتش شدید، فشار سنگینی
 متوجه یگان‌های خودی کرد و در نتیجه با بسته شدن پل ارتباطی
 جزایر مجنون به طرف منطقهٔ نشوه، پس از یک درگیری سنگین،
 عملیات در جزیرهٔ جنوبی مجنون نیز متوقف گردید. با متوقف
 شدن عملیات، دشمن بعثی با فرو ریختن میلیون‌ها گلوله توپ و
 وارد آوردن فشار شدید خود بر یگان‌های مستقر در جزیره، خود را
 برای انجام پاتک به این منطقه آماده ساخت. به منظور اختلال در

پاتک زرهی قریب الوقوع عراق و ایجاد شکاف و رخنه در محور طلائیه و کم کردن فشار پر حجم آتش دشمن، لشکرهای ۱۹ فجر، ۲۷ حضرت رسول ﷺ، ۱۴ امام حسین علیه السلام و ۳۳ المهدی علیه السلام موظف گردیدند تا با اقدام به انجام عملیات تک و پشتیبانی خود و حمله به دشمن، ضمن انهدام تعدادی از گردان‌های پدافندی عراق، در صورت امکان در جزیره الحاق نموده و وسعت منطقه عملیاتی را افزایش داده و در نتیجه از حجم آتش و فشار دشمن بکاهند.

با اتخاذ این تصمیم، علیرغم این که عملیات از ویژگی و پیچیدگی‌های خاصی، از قبیل بمباران‌های شدید، خطر هجوم شیمیایی دشمن، خطرات ناشی از ترابری به وسیله هلی کوپتر در روز و شب برخوردار بود، اما در روز پنج‌شنبه ۱۳۶۲/۱۲/۱۱ ساعت ۳۰:۲۰ بعد از ظهر از طرف قرارگاه ابتدا به لشکر ابلاغ گردید که از طرف محور طلائیه عملیات را شروع کند، ولی در ساعت ۳ عصر این مأموریت به لشکر ثارالله علیه السلام واگذار گردید، که با مجروح شدن فرمانده لشکر ۴۱ ثارالله علیه السلام در ساعت ۷ بعد از ظهر، مجدداً ادامه عملیات به لشکر ۱۹ فجر محول شد. در این رابطه، گردان‌های قاسم بن الحسن علیه السلام و ابوذر و مالک اشتر از محور سجادیه آماده

عمل شدند.

محور طلائیه، با توجه به وضعیت خاص منطقه، یکی از سخت‌ترین محورهای عملیاتی بود که تا آن زمان یگان‌های لشکر با آن مواجه می‌شدند. زیرا در طلائیه، از یک طرف با آب‌های جزیرهٔ مجنون جنوبی و از سمت مقابل با خطوط مقدم دشمن بعثی و از جناح چپ نیز مواجه با زمین‌های باتلاقی و نیروهای دشمن بودند و عبور رزمندگان، تنها بایستی از روی دژی به عرض هشت متر، که تنها راه عبور موجود بود، صورت بگیرد.

از طرف دیگر، چون تنها از سمت محور عقبه، خطر هجوم دشمن وجود نداشت، تردد و ترافیک سنگین بر روی آن در جریان بود که آن هم با توجه به حجم آتش توپخانه و ادوات دشمن که حدود ۵۰۰ متر از آن را زیر پوشش خود گرفته بود، تا حدودی بسته شده و عبور و مرور روی آن به زحمت انجام می‌گرفت.

نظر به این که شب قبل، لشکرهای ۱۴ امام حسین علیه السلام و ۲۷ حضرت رسول صلی الله علیه و آله در محور مذکور وارد عمل شده بودند و به جهت عدم موفقیت، مجبور به عقب‌نشینی شده بودند و عراق نیز در همان روز اقدام به پاتک کرده بود و خطر محاصره شدن رزمندگان اسلام در حین عملیات وجود داشت، لذا مقرر گردید

که ابتدا گردان‌های لشکر ۳۳ المهدی علیه السلام، به منظور گرفتن سرپل و پاکسازی مسیر وارد عمل شوند و سپس گردان‌های لشکر ۱۹ فجر عبور کنند.

بدین ترتیب با نزدیک شدن فرمان شروع عملیات، گردان‌های قاسم بن الحسن علیه السلام و مالک اشتر و گردان ابوذر به طرف خطوط مقدم حرکت کردند و آماده شروع عملیات شدند. متعاقب آن، با نزدیک شدن غروب آفتاب گردان‌های فجر، فتح و یک گردان (به فرماندهی برادران جاویدی، شیرازی و سرافراز) از لشکر ۳۳ المهدی علیه السلام با گرفتن سرپل وارد عمل شدند.

سرانجام در ساعت ۲۳ با رسیدن گردان قاسم بن الحسن علیه السلام به نقطه رهایی، کلیه گردان‌ها در خط با دشمن درگیر شدند و در ساعت یک بامداد و زیر آتش سنگین و تیرهای مستقیم تانک‌های بعثی، گردان قاسم بن الحسن علیه السلام، پس از یک درگیری تن به تن خود را به نزدیکی کانال ۴۵ متری در پشت خطوط مقدم دشمن رساندند.

در ساعت سه بامداد، تعدادی از لودرها جهت احداث خاکریز به خطوط مقدم اعزام شدند که با مواجه شدن آتش سنگین دشمن، موفقیتی در این زمینه کسب نکردند و بنا به دستور فرماندهی لشکر

به عقب بازگشتند. این در حالی بود که ماشین‌های کمک‌رسانی به گردان‌ها، برای عبور از روی سیل‌بند، قادر به ادامه حرکت نبودند و در نتیجه گردان قاسم بن الحسن علیه السلام متحمل تلفات زیادی گردید. در ساعت ۳:۰۵ آتش دشمن به حدی بود که علی‌رغم آن که گردان‌های مالک اشتر و ابوذر نیز وارد عمل شدند و خود را به خطوط اولیه دشمن رساندند، ولی موفقیتی در تصرف دژ به دست نیاوردند.

حدود ساعت ۵ صبح، در حالی که پیام‌های بیسیم حاکی از فشار شدید دشمن بود، چهار دستگاہ ۱۰۶ به منظور کم کردن آتش عراق، به کمک گردان‌ها در خطوط مقدم شتافتند که آن‌ها نیز پس از تحمیل تلفاتی به دشمن، منهدم شدند.^۱

شهید احمد سوداگر، از سختی عملیات در محور طلائیہ می‌گوید:

«منطقه طلائیہ، مثل شلمچه است؛ از نظر تراکم میدان مین و سیم‌خاردار بسیار فشرده بود. عراق می‌دانست که این منطقه، اگر سقوط کند، ارتباط سپاه چهارم کاملاً با جنوب و بصره قطع می‌شود و سپاه سوم به شدت تهدید می‌شد، بنابراین، تمام توانش را

۱. پایگاه اطلاع‌رسانی محمدنبی رود کی www.sedq.ir، جمعه ۸ اردیبهشت ۱۳۹۱

بر این نقطه متمرکز کرد. در این منطقه، دو سپاه سوم و چهارم با ما درگیر بودند: سوم در پایین و چهارم در بالا.

در مقابل جاده نشوه و طلایه قدیم، تراکم میادین مین و سیم خاردار مثل شلمچه بود. فاصله بین طلایه جدید و طلایه قدیم هم وجود داشت که باید در عرض عراق حرکت می کردیم و به همین دلیل، در این محور به شدت با مشکل برخورد کردیم. با حسن دانایی رفتیم پیش آقارشید و ایشان گفت بروید ببینید چگونه می شود این مشکل را حل کرد. ما از پاسگاه شهابی آمدیم برگردیم به سمت طلایه، نتوانستیم جلو برویم، حتی تا فاصله ۱۵ کیلومتری خط خودمان هم نتوانستیم برویم. نیروهای لشکر ۲۷ و امام حسین و ۱۹ فجر، یعنی سه لشکر، متراکم پشت سر ما مانده و گیر کرده بودند.

شب اول حاج همت رفته بود، شب دوم حاج حسین خرازی و شب سوم هم آقای اسدی رفتند، ولی همه روی همین جاده ماندند. اگر پایین جاده می رفتیم، با پدافند هوایی و تانک‌ها ما را درو می کردند. خلاصه در این محور اصلاً با امکانات ما امکان نفوذ نبود.^۱

۱. روایت احمد سوداگر، نشریه خیرشکنان، ویژه‌نامه سالگرد نبرد عظیم خبیر، ص ۲۳

شہید احمد کاظمی، از عدم موفقیت عملیات و بسته ماندن قفل طلائیہ این طور می گوید:

«خبر رسید طلائیہ با مشکل جدی مواجه شده و عملیات نتوانسته در آن جا پیش برود. حالا ما باید توقف می کردیم تا وضع جبهه چپ مان مشخص شود. شب شد. سروسامانی به امکانات دادیم و استراحتی هم به بچه‌ها.

به حمید [باکری] نزدیک بودیم، حدود یک کیلومتر. قرار بود از پلی که او گرفته، عبور کنیم. حرکت ما بستگی به باز شدن طلائیہ داشت. یعنی ما باید با هم پیش می رفتیم. حالا که طلائیہ باز نشده بود، رفتن مان معنا نداشت. از طرف دیگر، از سمت راست ما، تک هماهنگی زده شده بود که عراقی‌ها را سرگرم می کرد و آن‌ها آن قدر فشار آوردند که سمت راست مان هم مشکل پیدا کرد. عراقی‌ها داشتند خودشان را آماده می کردند برای یک جنگ بزرگ و ما منتظر شدیم تا شب بچه‌ها بروند طلائیہ عمل کنند و ما هم برویم طرف نشوہ.

قفل طلائیہ بسته ماند. از ما خواستند از همان جزیره برویم سمت طلائیہ. چرا که جزیره وصل می شد به پشت طلائیہ. فاصله زیادی را باید پشت سر می گذاشتیم. به جز پل حمید، پل دیگری هم

بود که عراقی‌ها از آن جا نیرو وارد می‌کردند. عراق اصلاً کاری به جزایر نداشت. مخفی هم نبود. از راه چند پل، رفت طلایه را تقویت کرد و فهمید ما پشت سرمان آب است و عقبه پشتیبانی نداریم. تمام تلاش و آتشش را گذاشت روی طلایه و حالا ما باید می‌رفتیم سمت همین طلایه که برایتان گفتم.

الحاق ما در طلایه، با بچه‌های دیگر دست نداد. مجبور شدیم برویم پشت طلایه، نزدیک آن پل‌هایی که عراقی‌ها طلایه را از آن جا پشتیبانی تدارکاتی می‌کردند. بیشتر قوای عراق، آن طرف پل بود. ما ماندیم و جزایر و فردا صبح، که جنگ اصلی توی جزیره‌ها شروع شد.»^۱

با وجود همه توانی که لشکرها گذاشتند، اما نتوانستند از طلایه راهی باز کنند و جلو بروند. تمامی بازماندگان عملیات در این منطقه، از آتش پر حجم و بی‌قفه دشمن سخن می‌گویند و از آن یاد می‌کنند.

«عبدالله میثمی، نماینده حجت‌الاسلام محلاتی - نماینده ولی فقیه در سپاه - در قرارگاه خاتم بود. من قبل از انقلاب در

۱. روایت احمد کاظمی. به نقل از کتاب: به مجنون گفتم زنده بمان: کتاب حمید باکری، نوشته فرهاد خضری، تهران، روایت فتح، چاپ دهم، ۱۳۹۲، صص ۵۴-۵۳

زندان قصر با او ہم بند بودم. انسانی بسیار دوست داشتی و خیلی هم صمیمی بود. یک روز در قرارگاه خاتم، به من گفت: «یقین دارم آن‌هایی که در طلائیہ مقاومت کردند، اگر روز عاشورا در کربلا هم بودند، مقاومت می کردند. طلائیہ همان منطقه‌ای است که بعداً لشکر ۱۴ امام حسین علیه السلام به کمک لشکر ۲۷ آمد و همان منطقه‌ای است که شهید حسین خرازی، فرمانده بزرگ لشکر امام حسین علیه السلام، دستش را از دست داد و از سال ۱۳۶۲ تا ۱۳۶۵ که به شهادت رسید، با یک دست لشکر ۱۴ را فرماندهی می کرد.»^۱

شهید احمد کاظمی در تحلیل خود، عملیات خیبر را عملیاتی بزرگ می داند و عدم برخورداری از امکانات را از دلایل عدم موفقیت در آن می داند:

«خیبر عملیات بزرگ و سختی بود، هم از لحاظ استراتژیکی، هم از لحاظ تاکتیکی، هم از لحاظ مکان آبی - خاکی به خصوصش و ابزار و ادواتی که باید در آن به کار می گرفتیم. من و مهدی [باکری] از همان اول با هم بودیم. حتی از شناسایی‌های خیلی مخفیانه‌مان، با لباس‌های مبدل و قایق و بلدچی‌های محلی، تا

۱. گفت و گوی محسن رشید با سایت جماران پیرامون عملیات خیبر:

شناسایی مان بی عیب و دقیق باشد. اولین بارمان بود که به چنین جایی می‌رفتیم و چنین آبی را می‌دیدیم. آبی که در جایی را کد است و در جای دیگر جریان دارد و هیچ چیزش قابل پیش‌بینی نیست.

نظر من و مهدی این بود که عملیات باید با ابزار مورد نیاز انجام شود و متأسفانه خیبر آن ابزار لازم را نداشت. خیبر می‌توانست عملیات بزرگ و صد درصد موفق‌تری بشود. عراق هیچ تصور نمی‌کرد ما بخواهیم به این منطقه بیاییم. این را از نوع ابزار و نوع جنگمان حدس زده بود. برای همین، خیلی غافل‌گیر شد وقتی دید آمده‌ایم و حتی برای آن پیروزی بزرگ آمده‌ایم: برای رسیدن به نشوه، برای رسیدن به جاده‌های مهم بصره و در خیزهای بعدی، برای رسیدن به خود بصره.

اشغال جزیره‌ها یک سکوی پرش مطمئن بود برای این خیزهای بعدی؛ و ما ابزار نداشتیم. در این جنگ، هر کس که سرعت عمل بیشتری داشت، موفق می‌شد. مجبور شدیم متکی بشویم به زمین، به خشکی جبهه طلائیہ، که باید باز می‌شد و از آن جا تدارک جبهه خیبر را فراهم می‌کردیم. که البته جبهه طلائیہ باز نشد که نشد که

نشد. در نتیجه ما باید جزایر را حفظ می کردیم.»^۱
 محمد ابراهیم همت، فرمانده لشکر ۲۷ محمد رسول الله ﷺ،
 روز هفتم اسفند ۱۳۶۲، در شرایطی که طی سه شبانه روز نخست
 عملیات آبی - خاکی خیبر، سه مرحله تلاش پی در پی لشکر ۲۷
 برای تسخیر دژ دشمن در محور طلائیہ - نشوہ ناموفق مانده بود،
 کلیه کادر عملیاتی و ستادی یگان خود را برای نشستی توجیہی،
 به سنگر فرماندهی در دشت جفیر، فرا می خواند. در این جلسہ،
 فرمانده لشکر ۲۷ گفت:

«یکی از مشخصه‌های زمین این منطقه، وجود «هور» در آن
 است که همین امر، ویژگی‌های خاصی را به زمین این جا می دهد؛
 یعنی پوشیدگی زمین از آب، نی زار و سرانجام باتلاقی بودن
 بخش‌هایی از آن. نفس حرکت نظامی در یک چنین زمینی و
 حمله به دشمن، بدون شک یک توکل بسیار بالایی را می طلبد.
 یک توکل بسیار بالایی را می خواهد! چه این که اگر شما به یک
 ارتش منظم و کلاسیک بگویید ما قصد داریم نیروهای پیاده‌مان
 را سوار بر قایق، از پاسگاه شهید باقری حرکت بدهیم و بعد از

۱. روایت احمد کاظمی. به نقل از کتاب: به مجنون گفتم زنده بمان: کتاب حمید
 باقری، صص ۵۲ - ۵۱

طی هشتاد کیلومتر، این نیروها را ببریم و در عمق خاک دشمن پیاده کنیم، آن هم بدون برخورداری از جاده‌های عقبه و امکان مهمات‌رسانی و تخلیهٔ مجروح و چه و چه و چه، و چنین کاری امکان‌پذیر است، آن‌ها به ریش آدم می‌خندند!

به همین خاطر هم بود که دشمن از بابت این منطقه، خیالش راحت بود. چه این که ارتش عراق تا قبل از عملیات الی بیت‌المقدس، حدود یک سال و خرده‌ای در منطقهٔ سوسنگرد و هویزه حضور داشت و وقتی از جفیر و طلایه نیروهایش را به داخل خاک عراق عقب کشید، این منطقهٔ هور را، یک زمین مرده و از نظر قابلیت عملیاتی برای ایران، «عبورناپذیر» تلقی می‌کرد.

در یک چنین منطقه‌ای، طرح مانور عملیاتی ایران عبارت بود از حرکت در محورهای منتهی به «العزیز» و «القرنه» و همچنین حرکت در این پایین (در جناح جنوبی منطقهٔ عملیات) با هدف باز شدن جادهٔ مواصلاتی «طلایه» به «نشوه». به طور کلی، می‌توان گفت که برای مانور عملیات خیبر، رده‌های بالا، دو فلش هجومی عمده را در نظر گرفته‌اند. فلش هجومی اولی از هور، به صورت حرکت از شرق به غرب، با هدف گرفتن سرپل در حد فاصل «الْعزیر» تا «الْقُرْنَه»، و فلش دوم از طلایه به سمت نشوه، برای

بستن عقبهٔ دشمن و همزمان، قطع ارتباط بصره با مناطق شمالی خاک عراق. در این مورد، تجزیه و تحلیل‌های زیادی انجام گرفت و همین طرح مانور، به ما فرماندهان لشکرها ابلاغ شد.

مأموریت لشکر ما، عبارت بود از باز کردن جادهٔ طلائییه به نشوه، و گرفتن سرپل در نشوه. همچنین جلوگیری از حرکت تانک‌های لشکر ۶ زرهی دشمن برای بازپس‌گیری جادهٔ آسفالت. ضمن این که حفاظت و نگهداری این جادهٔ آسفالت، تا آن هنگام که رزمندگان موفق شوند خودشان را به لبهٔ جلویی منطقهٔ نبرد برسانند. طوری که در این محور، عقبه‌ای برای ایران باز بشود، تا همهٔ یگان‌ها، بتوانند خودشان را جلو بکشند و از این جادهٔ آسفالت استفاده کنند؛ چرا که در این محدوده، تمام نقل و انتقالات نیرو و لجستیک، صرفاً توسط قایق یا هلی کوپتر امکان‌پذیر بود، لذا مأموریت کار در این جاده به لشکر ۲۷ واگذار شد.

خط اصلی دشمن در این جا، توسط تیپ ۱۹ کماندویی، تیپ ۵۶، تیپ ۴۰۱ و یک تیپ دیگر دشمن نگهداری می‌شد. در محور هور، با آن که برادرهای سایر لشکرها، ابتدا خوب از هور عبور کرده بودند، مع‌الأسف نتوانستند سرپل‌هایشان در العزیر و القرنه را نگه دارند. ما هم که شب اول در محور طلائییه - نشوه، تا دژ جلو

کشیدیم، متأسفانه برادرها آن جا را نگه نداشتند. به همین دلیل، وقتی برادرها در جلوی دژ متوقف شدند، شب دوم، گردان میثم تمار وارد عمل شد؛ منتها دشمن بلافاصله راه کارهای هجوم ما به خودش در دژ را، با ریختن کلی مین، مسدود کرد. به همین علت، بر سر راه پیشروی نیروهای گردان کمیل بن زیاد هم اشکال زیادی ایجاد شد. طوری که حتی با اجرای آتش هم، این گردان نتوانست کاری از پیش ببرد و تا صبح، پشت آن میدان مین، معطل ماند و نتوانست در آن میدان مین، راهکاری را باز کند.

این را هم به شما بگویم، من هر چقدر که فکر می‌کنم، می‌بینم این منطقه عملیاتی، به قدری وسیع است که - جدامی گویم - اگر خالص باشیم، اگر ناب باشیم و اگر برای رضای خدا ایثار داشته باشیم و اخلاص داشته باشیم و با صبر و استقامت به پیش برویم، این منطقه این قدر وسیع هست که از هر کجای آن که بخواهیم عملیاتمان را ادامه بدهیم، جدامی تواند مرگ صدام و سقوط رژیم بعثی عراق را به دنبال داشته باشد. یعنی خیلی منطقه وسیعی است! مشروط بر این که ما بتوانیم به صورت تکه به تکه، آن نقاط اساسی و کلیدی، که به منزله عقبه بچه‌های بسیجی برای تخلیه مجرومین آنها به شمار می‌روند را تصرف کنیم. اگر موفق به این کار شدیم،

دیگر هیچ نیرویی قادر نیست جلوی پیشروی بسیجی ما را بگیرد و راه او را سد کند.»^۱

محسن رضایی خاطرهٔ پیام امام را در ارتباط با عملیات خیر، این گونه روایت می‌کند:

«بعد از خیر، تمام فرماندهان توی جزیرهٔ شمالی دور هم جمع شدیم و شروع کردیم به زیارت عاشورا خواندن. بی‌خبر از ما، یکی رفت با بیت امام تماس گرفت که «بچه‌ها از این عدم‌الفتح ناراحتند. نشسته‌اند دارند عزاداری می‌کنند.»

همان لحظه آقای رسول‌زاده آمد و گفت: «احمدآقا (خمینی) شما را می‌خواهد.»

از جلسه آمدم، با احمدآقا صحبت کردم. گفت: «چی؟ چرا نشسته‌اید دارید گریه می‌کنید؟»

گفتم: «مسأله خاصی نیست. بچه‌ها دارند زیارت عاشورا می‌خوانند.»

گفت: «صبر کن، امام می‌خواهد یک چیزی بگوید!»
چند دقیقه بعد تماس گرفت و گفت: «امام گفته این جمله‌ها را

۱. ماه همراه بچه‌هاست؛ سرگذشت‌نامهٔ محمدابراهیم همت، به اهتمام گلعلی بابایی،

بخوانید برای بچه‌ها.»

جمله‌ها این بود: «شما پیروز هستید. به هیچ وجه نگران این عدم‌الفتح‌ها نباشید و خودتان را برای عملیات بعدی آماده کنید.» آمدم تمام این حرف‌ها را برای بچه‌ها گفتم. وضع جلسه به کلی عوض شد. انگار یک انرژی فوق‌العاده پیدا کرده بودند. روحیه‌شان با یک دقیقه پیش، زمین تا آسمان فرق کرده بود. اولین کسی که صحبت کرد، مهدی [باکری] بود. رفت بلندگو را به دست گرفت و شروع کرد به حرف زدن. گفت: «برادرها! مگر غیر از این است که ما به تکلیف می‌جنگیم؟ مگر غیر از این است که پیغمبر خدا عزیزترین عزیزانش را در همین جنگ از دست داد و خم به ابرو نیاورد؟» خیلی با ظرافت، بدون این که بگوید من برادرم را از دست داده‌ام، می‌خواست بگوید نباید نگران باشیم. گفت: «حالا که امام این‌طور فرموده، ما باید خودمان را برای عملیات بعدی آماده کنیم.» حرف‌های مهدی، شور و حال خاصی به جمع مان داد.»^۱

۱. روایت محسن رضایی. به نقل از کتاب: به مجنون گفتم زنده بمان: کتاب مهدی باکری، نوشته فرهاد خضری، تهران، روایت فتح، چاپ ششم، ۱۳۸۹، صص ۴۴-۴۳

فصل پنجم

عملیات خیبر شاهد ایثار، استقامت و پاکبازی عدهٔ زیادی از جوانان کشور بود. جوانانی که عاشقانه در خون خود غلتیدند، ولی با شرافت و شجاعت خود، ذره‌ای پا پس ننهادند تا مبادا دشمن بتواند به خاک سرزمین‌شان دست تعدی دراز کند. سردار حسین علایی آماری از رشادت‌های این جوانان می‌دهد:

«در عملیات خیبر، ۱۸۰۰ نفر از رزمندگان اسلام شهید، ۵ هزار نفر مفقود و حدود ۱۵ هزار نفر هم مجروح شدند که ۹۰ درصد آن‌ها جراحی سطحی داشتند. فرماندهان بزرگی همچون حسین خرازی، ابراهیم همت، احمد کاظمی، مهدی باکری،

حمید باکری، مهدی زین الدین، کریم نصر و ده‌ها تن از سایر فرماندهان شجاع و دلیر سپاه اسلام، به همراه انبوه رزمندگان قدرت‌آفرین، در این عملیات، قوای دشمن را ده‌ها بار در مراحل مختلف نبرد شکست دادند. بعضی مانند حاج ابراهیم همت فرمانده لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله ﷺ، حمید باکری قائم‌مقام لشکر ۳۱ عاشورا، اکبر زجاجی، مرتضی یاغچیان معاون لشکر عاشورا، حسن غازی فرمانده توپخانهٔ قرارگاه کربلا و بهروز غلامی فرمانده تیپ امام حسن علیه السلام در جریان نبردهای فشرده با ارتش بعثی به شهادت رسیدند و برخی دیگر مانند حسین خرازی و احمد کاظمی مجروح شدند. تعدادی از بسیجیانی که جلیقهٔ نجات به همراه نداشتند نیز با پرت شدن در آب‌های هور، غرق شدند. در این عملیات، تعداد زیادی از فرماندهان گردان‌های لشکرهای سپاه از جمله ۷ فرماندهٔ گردان لشکر علی بن ابیطالب علیه السلام شهید شدند.^۱

زمانه نمی‌تواند رشادت، ایثار و ازخودگذشتگی شهیدان محمد ابراهیم همت و حسین خرازی و یارانشان را برای شکستن خط طلائیہ فراموش کند و تاریخ نخواهد توانست جزئیات آن را

۱. جایگاه عملیات خیر در جنگ تحمیلی، حسین علایی

در دل خود حک نکند.

فرمانده سپاه در زمان جنگ تحمیلی، شنیدن خبر شهادت فرمانده دلاور لشکر ۲۷ محمد رسول الله ﷺ را این گونه روایت می کند:

«خبر را از بیسیم شنیدم. حتی اگر استراحت هم می کردم، می گذاشتم بیسیم روشن باشد تا بفهمم چه اتفاقی دارد می افتد. من اصلاً با صدای بچه‌ها می خوابیدم و بیدار می شدم. همیشه صدای آن‌ها توی گوشم بود. شنیدم حاج‌همت طوری اش شده. سریع رفتم روی بیسیم، با فرمانده قرارگاه جزیره تماس گرفتم. گفتم: «حاجی چطور است؟ وضعیتش را سریع بگو.»

گفت: «طوری نشده. فقط زخمی است.»

گفتم: «این طوری نمی‌خواهم. سریع می‌روی می‌بینی، مطمئن می‌شوی و می‌آیی راستش را به من می‌گویی.»

رفت و برگشت. گفت: «گفتمی نیست.»

گفتم: «ولی تو می‌گویی که چه شده؟»

گفت: «حاجی شهید شده.»

نتوانستم بایستم. نشستم. نبودن و رفتن حاج‌همت و خیلی‌های دیگر و آن پاتک‌ها، رمق برایم نگذاشت. وقتی کنار هم بودیم،

احساس قدرت می کردیم. ولی تا یکی می رفت، احساس نقصان و کمبود می آمد سراغمان.

عراقی ها حتی جشن گرفتند. توی مجله هاشان یا رادیو و تلویزیون شان (درست یادم نیست) اعلام کردند که فرمانده یکی از لشکرهای قوی ایران را کشته اند.

اولین باری که در جنگ به کسی عنوان «سیدالشهداء» دادند، در همین خیبر و برای حاج همت بود. بالاخره هر جنگی ادبیات خاص خودش را دارد.»^۱

روایت شهید احمد کاظمی از آخرین لحظات زندگی همت این گونه است:

«همت بدجوری توی خودش بود. آن روز آمده بود پیش من، توی همان قرارگاه فرماندهی ام، سنگری از چند تکه الوار و گونی، نزدیک خط مقدم. داشتیم با هم حرف می زدیم که يك خمپاره آمد خورد به سنگر. ابراهیم فقط گفت: «بر محمد و آل محمد صلوات.»

و ساکت شد. انگار نه انگار که خمپاره خورده آن جا.

۱. روایت محسن رضایی. به نقل از کتاب: به مجنون گفتم زنده بمان: کتاب همت،

ہمین طور نگاہش می کردم کہ «چرا این قدر خون سرد شدہ؟ این ابراہیم، ابراہیم ہمیشگی نیست.»

ردش را ہمہ اش می زدم کہ کجاست؟ تا عصر روز سوم تثبیت جزیرہ. از قاسم سلیمانی جدا شدم رفتم جایی و برگشتم. دیدم قاسم توی خودش است. گفتم: «چی شدہ، قاسم؟»

گفت: «ابراہیم این جا بود.»

گفتم: «کو پس؟ رفت؟»

نگاہم کرد. ہمین طور زل زدہ بود توی چشم ہایم و نگاہم می کرد. بعد نشست. دیگر نگاہم نمی کرد. گفت: «ہمین الان آمد با من حرف زد. باورت می شود؟»^۱

روایت کوتاہ قاسم سلیمانی از شہادت محمد ابراہیم ہمت این گونه است:

«حمید باکری آن طرف پل شیطان شہید شدہ بود. مہدی (باکری) خم بہ ابرو نمی آورد. حمید با این کہ برادر کوچک مہدی بود، بسیار احترام برادر بزرگش را داشت و ہموارہ او را آقامہدی می نامید. در این زمان، ابراہیم ہمت فرماندہ لشکر ۲۷

۱. روایت احمد کاظمی. بہ نقل از کتاب: بہ مجنون گفتم زندہ بمان: کتاب ہمت،

محمد رسول الله ﷺ و من در جزیره جنوبی (جزیره مینو) در یک سنگر لشکر مستقر بودیم. عباس کریمی هم در خط بود. او با سنگر تماس گرفت و تقاضای نیرو کرد. همت در این حین از من پرسید می توانی ۴۵ نفر نیرو به من قرض بدهی؟ من هم به فرمانده گردانی گفتم که یک گردان نیرو در اختیار همت قرار بدهد. همت به همراه نیروهایی که در اختیار داشت، به خط مقدم رفت و به شهادت رسید. تا یکی دو ساعت، کسی نمی دانست که او به شهادت رسیده است.»^۱

□

یوسف کشفی، پس از مجروحیت شهید حسین خرازی، فرمانده دلاور لشکر ۱۴ امام حسین علیه السلام، در عملیات خیبر، در بیمارستان به عیادت او می رود و آن دیدار را این گونه روایت می کند:

«من از مجروحیت حسین [خرازی] اطلاع داشتم، لذا به بیمارستان شهید صدوقی اصفهان رفتم. موقعی که رفتم، حسین تنها و بیدار بود. منتها درد داشت. تا من را دید، اول گلایه کرد. از مجروحیت عراقی زاده خبر داشت، اما از شهادتش اطلاع نداشت.

۱. خبرگزاری ایسنا www.isna.ir، چهارشنبه ۱۶ اسفند ۱۳۹۱

جریان را که به او گفتم، خیلی متأثر شد و گریه کرد. جویای احوالش شدم و گفتم: «من خوبم، فقط یک مقدار درد دارم!» گفتم: «به هر حال دست قطع شده، چه انتظار داری؟! خدا را شکر این جا کادر بچه‌ها خودمانی هستند و به شما می‌رسند! البته به من گفته بودند که شما شهید شدید و من بسیار خوشحال شدم و گفتم حسین از درد و رنج روزگار راحت شد!»

گفت: «جدی! تو خوشحال شدی؟!»

گفتم: «بله!»

گفت: «من الآن متأثرم!»

گفتم: «چرا؟!»

گفت: «کشفی! من وقتی خمپاره خوردم، دیگر چیزی ندیدم و دنیا جلوی چشم سیاه شد و در عالم دیگری رفتم. عده‌ای زیر بغل مرا گرفتند و مانند بال رفتم به آسمان و به یک جایی رسیدم که مرز بود. یک طرف بچه‌ها را می‌دیدم، در بیابان و بی‌سروسامان. دلم برای آن‌ها می‌سوخت که کسی نیست آن‌ها را هدایت کند. این طرف همه جا چشمه و آبشار! این‌ها که زیر بغل مرا گرفته بودند، گفتند این جایی است که تو باید انتخاب کنی. یک طرف بچه‌های تو هستند و یک طرف دیگر جای

استراحت.»

گفت: «من دیوانه گفتم که من بچه‌هایم را می‌خواهم! و برگشتم به دنیا.»^۱

۱. برگرفته از کتاب: آقای دکتر؛ روایت یوسف کشفی آزاد اولین فرمانده بهداری لشکر ۱۴ امام حسین علیه السلام، مصاحبه و تدوین مرتضی مساح، اصفهان، نشر ستارگان درخشان، زیر چاپ

فصل ششم

«پس از پایان گرفتن جنگ تحمیلی، یکی از مهم‌ترین موضوعات، تلاش برای تفحص (جست‌وجو) و کشف مفقودین جنگ تحمیلی بود. در طول جنگ، به دلیل نامساعد بودن وضعیت جغرافیایی مناطق عملیاتی، حجم آتش دشمن و قرار گرفتن شهدا در محدوده‌ای بین نیروهای خودی و دشمن، امکان جابه‌جایی و انتقال تعداد زیادی از شهدا فراهم نشد. بر همین اساس، کمیته‌ای به نام کمیته جستجوی مفقودین در ستاد کل نیروهای مسلح شکل گرفت.

تفحص از نظر لغوی، به معنای جست‌وجو و کنکاش است

و در ادبیات دفاع مقدس به معنای جست و جو و تلاش برای یافتن پیکرهای مطهر شهدای به جا مانده در معرکه جنگ تلقی می شود.»^۱

سردار سید محمد باقرزاده، فرمانده کمیته جست و جوی مفقودین، تفحص پیکر شهدا در طلائیہ را این چنین روایت می کند:

«ما طلائیہ را يك منطقه مقدس می دانیم. در این منطقه، از حد فاصل كوشك تا دال طلائیہ و تا دهانه نهر صویب در غرب این منطقه، حدود ۳۰۰۰ شهید از یگان‌های مختلف کاوش شد.

در عملیات خیر، بعد از این که دشمن در این منطقه آب انداخت، وضعیت آبگرفتگی تا سال‌ها بعد همچنان برقرار بود و آب هور، کاملاً مشرف و مسلط در این منطقه بود. به طوری که جاده‌های مواصلاتی را کاملاً تحت تأثیر قرار داده بود. از طرف دیگر، رزمندگان در حین عقب‌نشینی از مواضع دفاعی شان در اواخر جنگ، تعدادی از پل‌ها را منهدم کرده بودند و به همین دلیل، جاده مواصلاتی قطع و راه وصول به طلائیہ خیلی دشوار بود. برای اولین بار در پاییز ۱۳۷۲، به اتفاق جمعی از بچه‌های تفحص

۱. به نقل از سایت کمیته جست و جوی مفقودین www.khomool.ir، با اندکی ویرایش

از لشکر ۲۷ محمد رسول الله ﷺ، لشکر ۱۴ امام حسین ﷺ و گردان یکم تیپ انصار المؤمنین در جنوب و دوستان کمیتهٔ جست و جوی مفقودین، برای شناسایی منطقه رفتیم. یگان‌های دیگری هم بودند. وارد منطقه که شدیم، با بچه‌ها يك مشورتی کردم و گفتم: «به نظر شما می‌شود در این شرایط آب‌گرفتنی کار کرد؟»
همه بالاتفاق گفتند: «نمی‌شود.»

فقط بچه‌های لشکر ۱۴ امام حسین ﷺ اصفهان گفتند ما کار می‌کنیم. بعد به این‌ها مأموریت دادم کار کنند؛ منتها برای ورود به منطقه، حداقل باید روزانه ۱۳ کیلومتر راه‌پیمایی می‌کردند و بخشی را باید توی آب می‌زدند و برای عبور از آب، باید سطح‌هایی از پل خیری را که در آب افتاده بود، به‌عنوان قایق استفاده می‌کردند. این بچه‌ها تقریباً ۴۰ روز به صورت دستی و بدون تجهیزات به جست‌وجو پرداختند و ۴۰ شهید کاوش کردند. یاد کنم از شهید علیرضا غلامی اهل شهر بهاباد اردستان، از بچه‌های لشکر ۱۴ امام حسین ﷺ - که بعداً در فکه به شهادت رسید - و برادرمان عبدالحسین عابدی که از روز اول در این منطقه خیلی زحمت کشیدند و نقش بارزی داشتند. احساس کردیم لازم است ورود مهندسی جدی‌تری داشته باشیم و برای ورود به منطقه باید تسهیلات بیشتری را فراهم

بکنیم. امکانات مان هم خیلی محدود بود.

در سال ۷۳ مجبور شدیم قرارگاهی را در خوزستان ایجاد بکنیم که هنوز در خوزستان وجود دارد و این قرارگاه نقش پشتیبانی از یگان‌های تفحص سپاه و ارتش را داشت. خودش هم مستقلاً گروه‌هایی را سازمان‌دهی کرده بود و به کار می‌گرفت. این قرارگاه وظیفه داشت تسهیلات مهندسی را فراهم بکند، عملیات مهندسی برای وصول به منطقه؛ مثل جاده‌سازی، ترمیم بعضی از مواضع، سنگ‌سازی و یا زیرورو کردن سنگرها، دژها، پدها و خاکریزها را برای کاوش شهدا انجام بدهد.

برای ورود به منطقه، یک مرحله طی شد تا این که سرانجام ما توانستیم از مرداد ۷۳ وارد منطقه شویم. از امکانات مهندسی قرارگاه خاتم‌الانبیاء علیهم‌السلام که از زمان جنگ داشتیم هم استفاده کردیم. البته ناگفته نماند، مواضع پدافندی ارتش در آن موقع در طلایه جدید و با نوار مرزی از سمت غرب تقریباً ۲۰ کیلومتر و از سمت جنوب چیزی حدود ۵ کیلومتر فاصله داشت.^۱

سردار باقرزاده از انجام اقدامات شناسایی و مقدماتی و همچنین تهدیدات تفحص شهدا این‌طور می‌گوید:

۱. مصاحبه نویسنده با سردار سیدمحمد باقرزاده، ۲۹ آبان ۱۳۹۳

«لازم به ذکر است که در شروع کار، یک بررسی میدانی انجام می‌دادیم و شناسایی اولیه صورت می‌گرفت، چون عوارض زمین به طور طبیعی و مصنوعی تغییر کرده بود. ما منطقه را در آخرین وضعیت ممکن بررسی می‌کردیم، عکس‌ها و نقشه‌های ماهواره‌ای تهیه می‌کردیم؛ مثلاً بعضی نقشه‌ها را از طریق وزارت کشاورزی یا حتی خارج از کشور تهیه کرده و مورد بررسی قرار می‌دادیم. در مناطق مختلف، تهدیدات زیادی برای بچه‌ها بود: مثلاً میدان مین‌گذاری شده و...»^۱

او ادامه می‌دهد:

«ما که وارد شدیم، پل زدیم و از جاهای مختلف لوله تهیه کردیم و با مشقاتی که داشت، به کانال ۵۰ متری آوردیم. با ورود به منطقه، با نیروهای عراقی مواجه شدیم که در خاک ما مستقر بودند. یک روز رفتیم به سمت پل غُزَیل و دیدیم عراقی‌ها مستقرند و نمی‌شود جلوتر رفت. آمده بودند داخل خاک ما. دوستان در حوالی مرز، پرچم ایران را مستقر کردند. چند روز بعد که آمدیم، دیدیم پرچم سوراخ سوراخ شده و مخالفت داشتند که ما وارد بشویم. نهایتاً

۱. به نقل از سایت کمیته جست‌وجوی مفقودین www.khomool.ir، بان‌دکی

دوستان به آن‌ها تحمیل کردند که باید از خاک خودمان خارج بشوند.

البته مرز آن موقع مشخص نبود، ولی یک چیز تخمینی را می‌دانستیم. عراق خاکریزها، دژها و مقرهای متعددی را در طلائیہ ایجاد کرده بود.

کار سازمان یافته جست‌وجو شروع شد. از ابتدا تا انتهای تفحص در طلائیہ حدود ۳۰۰۰ شهید پیدا کردیم. من در بدو ورود به طلائیہ، احساس کردم این جا یک فضای خاصی است. تفألی به قرآن زد که این جا چه جور جایی است؟ آیه شریفه آمد: «إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاحْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى»^۱، «این جا سرزمین مقدسی است، کفش هایت را در بیاور». کنایه از این که این جا محل تعلقات نیست.

در مسیر کاوش، در یک نقطه از منطقه طلائیہ، پیکر مطهر ۷۴ شهید این عملیات را پیدا کردیم. در همین نقطه، برای زواری که برای بازدید می‌آیند، حسینیه‌ای به نام حضرت ابوالفضل بنا کردیم. ابتدا با نسی یک مضيف (زیارتگاه) درست کردیم و چهار در هم برایش تعبیه کردیم و قرار بود روز عرفه، مردم را برای افتتاح آن

۱. سوره طه، آیه ۱۲

دعوت کنیم؛ همین اتفاق هم افتاد و ۲۵ هزار نفر برای افتتاح حسینیه آمدند.

برای نام گذاری این درها تردید داشتیم. احساس کردم که این ما نیستیم که باید نام گذاری کنیم و بزرگان باید خودشان آن را نام گذاری کنند. يك مشت خاك برداشتم و روی سر خودم گذاشتم و به امام زین العابدین علیه السلام متوسل شدم و گفتم من کی هستم که بخواهم این درها را نام گذاری کنم. شما بفرمایید نام این درها چه باشد؟ در صحیفه کامله امام، يك دعای عرفه ای غیر از دعای عرفه امام حسین علیه السلام وجود دارد. این فراز دعای عرفه آمد: «وَأَفْتَحْ لِي أَبْوَابَ تَوْبَتِكَ وَرَحْمَتِكَ وَرَأْفَتِكَ وَرِزْقِكَ الْوَاسِعِ، إِنِّي إِلَيْكَ مِنَ الرَّاعِبِينَ، وَ أَتَمِّمُ لِي إِعْصَامَكَ، إِنَّكَ خَيْرُ الْمُتَعَمِّينَ»، «درهای توبه و رحمت و مهربانی و روزی فراخت را به رویم بگشا، که من از رغبت کنندگان به سوی توام، و انعامت را در حَقِّم کامل کن، که تو بهترین نعمت دهندگانی.»

اسامی درها شد: باب التوبه، باب الرحمه، باب الرفاه، باب الرزق. در مکان این حسینیه ۷۴ شهید پیدا شده بود که ۵ شهید گمنام هم در آن دفن کردیم. با این نام گذاری، ما به حقانیت شهدا اطمینان پیدا کردیم.

در مقطعی دیگر، قرار شد جاده دسترسی را در برابر آب محافظت بکنیم تا در هر شرایطی بتوانیم به منطقه طلائیہ وارد بشویم. این مستلزم یک طرح دفاعی و عملیات مهندسی بود که در هر شرایطی، وضعیت به نفع ما باشد. یعنی اگر فرضاً نیروهای صدامی خواستند به این جا حمله بکنند، ما در موقعیت پدافندی بتوانیم از این جاده خوب استفاده کنیم و به نفع ما باشد و همین طور اگر ما خواستیم آفند کنیم. اگر دشمن به این منطقه آب انداخت، باز به نفع ما باشد و اگر خودمان هم آب انداختیم، باز به نفع ما باشد. وقتی این تصمیم گرفته شد، با دوستان جهاد نصر هماهنگ کردم. آن‌ها نیز نظر من را تأیید کردند و نهایتاً مصمم شدند یک عملیات خاکی - مهندسی را در این جا انجام بدهند. منتها درست در اوج آب گرفتگی بود و ما فقط با قایق تردد می کردیم.

ما در یک فضای نود کیلومتر مربعی که جزیره مانند بود، کار می کردیم. سیل بندها را در برابر آب گرفتگی حفظ کرده بودیم، ولی جاده نداشتیم. چون جاده و پل هایی که زده بودیم، همه رفته بود زیر آب. سال ۷۵ - ۷۶ بود. چون وسط شرایط آب گرفتگی بودیم، امکان این که بولدوزر بیاید و بخواهد خاکریز بزند، نبود. ولی من با خود فکر می کردم و تفأل می زدم به قرآن و می گفتم

خدایا این جا وظیفه چیست؟ آیه ۷۷ سوره طه آمد: «وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي فَاصْرَبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا لَا تَخَافُ دَرْكًا وَلَا تَخَشَىٰ»، (و در حقیقت به موسی وحی کردیم که بندگانم را شبانه ببر و راهی خشک در دریا برای آنان باز کن که نه از فرار رسیدن [دشمن] بترسی و نه [از غرق شدن] بیمناک باشی.)

مصمم بودم این کار را انجام بدهم، منتها شرایط آب گرفتگی اجازه نداد. هشت ماه و نیم بعد، بر اثر کاهش آب کرخه و تابش خورشید در خوزستان، این فضا خشک شد و آماده بود برای این که ما عملیات خاکی را برای دژها و موانع شروع بکنیم. منتها شبی که تصمیم گرفتیم فردا کار را شروع کنیم، یک استخاره کردم و به خدا گفتم آن مطلب که فرمودید مربوط به هشت ماه و نیم قبل بوده، الان چه؟ دو مرتبه استخاره کردم، همان آیه آمد. این بود که مصمم شدیم.

در حالی که سه دستگاه بولدوزر بیشتر نداشتیم، وقتی شروع کردیم، یک مرتبه دیدیم دوستان جهاد نصر و آب و برق و وزارت راه و همه آمدند به کمک ما و ما لطف خدا را دیدیم و در یک فرصت کمی توانستیم دژ و مواضعی را ایجاد بکنیم که هنوز که هنوز است، به عنوان مواضع دفاعی در آن منطقه مورد استفاده قرار

می گیرد.»

سردار باقرزاده در ادامهٔ صحبت‌هایش، از تفحص شهیدی به نام سیدصمد حسینی سخن گفته است:

«یکی از شهدایی که در طلائیہ کاوش کردیم، شهید سیدصمد حسینی نام داشت. پیکر این شهید، بعد از ۱۳ سال پیدا شده بود. سر شهید سالم بود؛ به طوری که زبان در کام، حدقه چشم کامل، محاسن کُنده نمی‌شد، اما از گردن به پایین اسکلت شده بود.»^۱

«در مدت تفحص، با چند نفر از طرف عراقی سروکار داشته‌ام. ژنرال عبدالستار، محمدحسین عبدالوهاب، حسنعلی، میسر صالح النوح، حسین ثابت محمود و بعد هم حسن‌الدوری. یک بار دیداری با سرلشکر محمدحسین عبدالوهاب در عراق داشتیم. همان اوایل کار تفحص بود. در مندریہ عراق، داخل پاسگاه نشسته بودیم. بعد از این که مذاکرات انجام شد، نشسته بودیم که گپی بزینم. یک گپ دوستانه بود. من معمولاً از این گونه فرصت‌ها برای بیان مفاهیم انقلاب و حقانیت کشورمان استفاده می‌کردم. در جمعی که نشسته بودیم، شاید بیشتر از ۱۵ نفر از فرماندهان ارشد عراقی نشسته بودند. من عکس شهید سیدصمد حسینی را

۱. مصاحبهٔ نویسنده با سردار سیدمحمد باقرزاده، ۲۹ آبان ۱۳۹۳

به سرلشکر عراقی محمدحسین عبدالوهاب نشان دادم و گفتم: «در جریان تفحص اخیر، ما یک صورت حقی را پیدا کردیم.»
تعمد داشتیم که بگوییم «صورت حق» و چند بار هم این عبارت را تکرار کردم.

گفتم: «یک صورت حقی را خدای متعال در تفحص به ما نشان داد و بعد از ۱۳ سال آن را در منطقه طلایه پیدا کردیم. خدای متعال قادر بود که همه این بدن را اسکلت کند، اما این صورت حق را نگه داشت. خدای متعال می‌خواست این را به ما نشان بدهد که من قادرم که اگر بخواهم همه این بدن را اسکلت بکنم و اگر بخواهم، بخشی از آن را سالم نگه داشته و مابقی را اسکلت کنم.»

سرلشکر محمدحسین عبدالوهاب عکس را گرفت و لحظاتی به آن خیره شد. همین‌طور که خیره خیره نگاه می‌کرد، گفت: «الشهدا لا یغسل» یعنی «شهدا غسل ندارند». گفتم: «نعم؛ افضل الشهداء الذین یقاتلون فی صف الاول و هم لا یغسل و لا یکفن». یعنی «بافضیلت‌ترین شهدا آن‌هایی هستند که در خط مقدم جنگیدند و این‌ها نه غسل نیاز دارند و نه کفن.» این عکس در دست فرماندهان ارشد عراقی چرخید و چرخید و همه آن‌ها یکی یکی و خیره نگاه کردند و بعد عکس را برگرداندند. سرلشکر

محمدحسین عبدالوہاب، به عنوان یکی از این فرماندهان ارشد، در واقع اعتراف کرد که این یک شهید است. البته دیگر نگفت که چه کسی شهیدشان کرده و ما هم چون آنها مأخوذ به حیا نشوند، چیز بیشتری نگفتیم.»^۱

طلائیہ، چیزی بیش از یک نام است. مکانی است مقدس که هزاران جوان ایرانی در آن دیار به خون غلتیدند. آنها در بین اهل آسمان، مشهورتر از اهل زمین هستند.

۱. به نقل از سایت جهان‌نیوز www.jahannews.com، ۲۱ مهر ۱۳۹۲

منابع

- آقای دکتر؛ روایت یوسف کشفی آزاد، اولین فرمانده بهداری لشکر ۱۴ امام حسین علیه السلام، مصاحبه و تدوین مرتضی مساح، اصفهان، نشر ستارگان درخشان، زیر چاپ
- به مجنون گفتم زنده همان: کتاب حمید باکری، نوشته فرهاد خضری، تهران، روایت فتح، چاپ دهم، ۱۳۹۲
- به مجنون گفتم زنده همان: کتاب مهدی باکری، نوشته فرهاد خضری، تهران، روایت فتح، چاپ ششم، ۱۳۸۹
- به مجنون گفتم زنده همان: کتاب همت، نوشته فرهاد خضری، تهران، روایت فتح، چاپ یازدهم، ۱۳۹۲
- پنهان زیر باران، خاطرات علی ناصری، به کوشش سیدقاسم یاحسینی، تهران، سوره مهر، چاپ ششم، ۱۳۸۸
- تجزیه و تحلیل استراتژی نظامی عراق در جنگ با جمهوری اسلامی ایران ۶۷-۱۳۵۹، فرهاد درویشی سه‌تلائی، تهران، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس، ۱۳۹۳
- تحلیلی بر وقایع صحنه عملیات خوزستان در سال اول جنگ، نصرت‌الله معین‌وزیری، تهران، سازمان حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس آجا، ۱۳۸۵

جغرافیای عملیات ماندگار جنگ ایران و عراق، تألیف احمد پوراحمد، به اهتمام حسن

رسولی منفرد، تهران، صریر، ۱۳۸۶

جنگ به روایت فرمانده: درس گفتارهای جنگ دکتر محسن رضایی، به اهتمام پژمان

پورجباری، تهران، بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس، ۱۳۹۰

گزارشی کوتاه، محسن رشید، تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه، ۱۳۷۸

ماه همراه بچه‌هاست؛ سرگذشت‌نامه محمدابراهیم همت، به اهتمام گلعلی بابایی،

تهران، نشر صاعقه، ۱۳۹۱

دانشنامه آنلاین فرهنگ ایثار، جهاد و شهادت: <http://fa.jahad.org>

مجله نگین ایران، دوره ۱۱، شماره ۴۳، زمستان ۱۳۹۱

نشریه خیرشکنان، ویژه‌نامه سالگرد نبرد عظیم خیبر، اسفند ۸۶، شماره ۲

www.asriran.com

www.isna.ir

www.jahannews.com

www.jamaran.ir

www.khabaronline.ir

www.khomool.ir

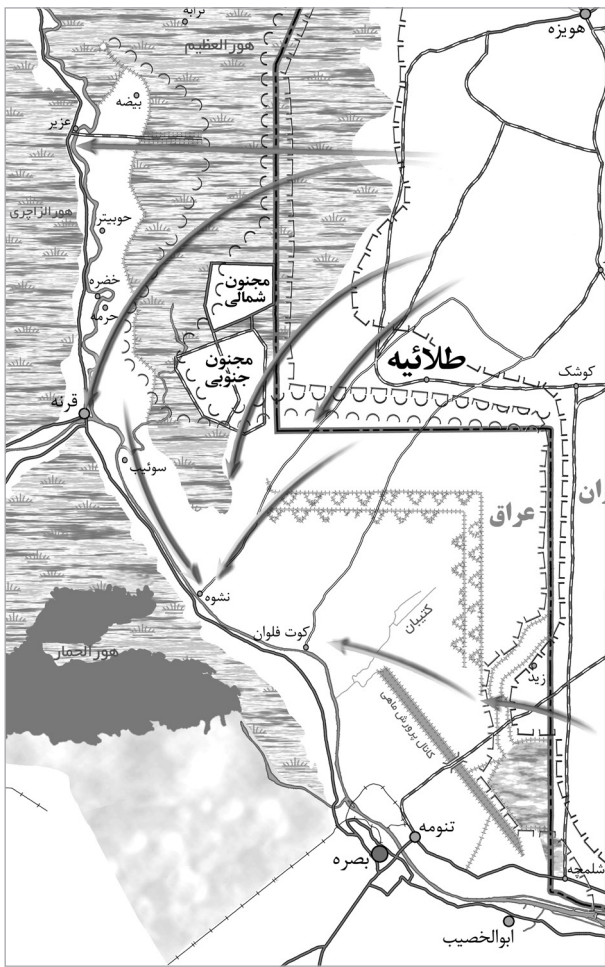
www.sedq.ir

مصاحبه‌ها:

مصاحبه نویسنده با سردار سیدمحمد باقرزاده، ۲۹ آبان ۱۳۹۳

مصاحبه نویسنده با سردار فتح‌الله جعفری، ۲۴ آبان ۱۳۹۳





موقعیت منطقہ طلائیہ و جزایر مجنون

یادمان طلابه



قطعه‌های از آسمان

از مجموعه
کتاب‌های

<p>۱- ارونند • ۲- آبادان • ۳- خرمشهر • ۴- شلمچه ۵- طلائییه • ۶- هویزه • ۷- بستان • ۸- سوسنگرد ۹- دهلاویه • ۱۰- شوش • ۱۱- اهواز • ۱۲- دزفول ۱۳- دوکوهه • ۱۴- فکه • ۱۵- دشت عباس • ۱۶- چزابه ۱۷- زید • ۱۸- جزیره مینو • ۱۹- ابوقریب و شرفانی ۲۰- جاده اهواز-خرمشهر • ۲۱- گلف (پایگاه منتظران شهادت) ۲۲- شرق کارون</p>	<p>یادمان جنوب</p>
<p>۱- دهلران • ۲- میمک • ۳- مهران • ۴- نفت شهر ۵- گیلانغرب • ۶- پادگان ابوذر • ۷- سرپل ذهاب ۸- قصر شیرین • ۹- تنگه مرصاد • ۱۰- کرمانشاه ۱۱- پاوه • ۱۲- سومار • ۱۳- چنگوله و چیلات ۱۴- بازی دراز</p>	<p>یادمان‌های غرب و میانی</p>
<p>۱- سنندج • ۲- مریوان • ۳- بانه • ۴- سردشت • ۵- مهاباد ۶- دولتو • ۷- نوسود • ۸- بوالحسن • ۹- بلفت - دوپازا ۱۰- سیران بند • ۱۱- دارساوین • ۱۲- پیرانشهر ۱۳- اشنویه</p>	<p>یادمان‌های شمالغرب</p>